توانا بود هر که دانا بود — بدانش دل پیر برنا بود

تاریخ ایران

برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدائی

از طرف وزارت فرهنگ تألیف شده

چاپ هفدهم

تهران

« شرکت طبع کتاب »

خیابان بوذرجمهری

شمارهٔ تلفن ۵۱۱۴

۱۳۲۰



چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب

کتب دبستانی

که از طرف وزارت فرهنگ تألیف شده

بهاء در تمام ایران

کتاب	بهاء	
کتاب اول	۲	ریال
« دوم «	۳٫۵	«
« سوم «	۴	«
« چهارم «	۶٫۵	«
« پنجم «	۷٫۵	«
« ششم «	۸٫۵	«
« پنجم دختران «	۷٫۵	«
« ششم « «	۸٫۵	«
« اول سالمندان «	۲٫۲۵	«
« دوم « «	۲٫۱۵	«
« پنجم کشاورزی «	۱۵	«
« ششم کشاورزی	۱۵	«
« تاریخ جهت سالهای پنجم و ششم «	۴٫۵	«
« جغرافیا «	۱۲٫۵	«
آیات منتخبه از کلام الله مجید «	۱٫۷۵	«

مرکز فروش - تهران . شرکت مطبوعات . شرکت محدود طبع کتاب
و در شهرستانها نمایندگان شرکتین

توانا بود هر که دانا بود   بدانش دل پیر برنا بود

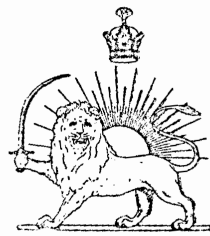
تاریخ ایران

نگارش رشید یاسمی

استاد دانشگاه تهران

برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدائی

از طرف وزارت فرهنگ چاپ و نشر شده است


وزارت فرهنگ

چاپ هفدهم

برطبق تصویبنامه مورخه نهم تیر ماه ۱۳۰۸ و تصویبنامه شماره ۸۲۵ مورخ ۱۸/۷/۱۷ هیئت وزیران کتاب تاریخ ۵-۶ ابتدائی که از طرف وزارت فرهنگ چاپ شده باید در تمام دبستانهای دختران و پسران منحصراً تدریس شود بهای آن با جلد در تمام کشور در سال تحصیلی ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ چهار ریال و نیم است و بعنوان کرایه و دستمزد فروشنده در هیچ نقطه چیزی علاوه نخواهد شد.

وزیر فرهنگ

مقدمه

این تاریخ مختصر ایران برای سالهای پنجم و ششم دبستانها بر طبق تقاضای وزارت فرهنگ و اوقاف تألیف شد چون دانش آموزان در سال چهارم ابتدائی تاریخ ایران را بنابر روایت مورخین مشرق آموخته اند در این تألیف از سلسلهٔ پیشدادیان و کیان ذکری نمیرود.

محض تشویق و ترغیب شاگردان در این کتاب وقایع تاریخی با حکایاتی چند آمیخته شد که آموزگار بعنوان قرائت و موضوع نگارش انشاء بشاگردان بیاموزد.

رشید یاسمی - استاد دانشگاه تهران



بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

دولت ماد

در زمان قدیم دو طایفهٔ آریائی نژاد در خاک ایران مسکن داشتند شمال غربی و مرکز در دست قوم ماد بود و جنوب در تصرف طایفهٔ پارس ابتدا، قوم ماد نیرومندتر بود در سال ۷۰۱ قبل از میلاد مسیح دیااکو را بپادشاهی برداشتند و طایفهٔ پارس را هم بفرمان خود آوردند پادشاهان ماد چندی با قدرت در ایران سلطنت کردند بزرگترین آنان هوخشتر نام داشت که بر همه ایران و ارمنستان و بین النهرین و قسمتی از آسیای صغیر دست یافت و دولت ماد را بمنتهای قدرت رسانید.

جانشین هوخشتر لیاقت و کفایت او را نداشت چون تن پرور و عیاش بود مغلوب دلیران پارس شد (۵۵۰ پیش از میلاد) پایتخت پادشاهان ماد شهر همدان بود که آنرا هنگمتان میگفتند..

دولت هخامنشی

کوروش بزرگ

در جنوب ایران هخامنش نامی بسلطنت قوم پارس رسید و سلسله کوچکی تشکیل داده بود و اولاد هخامنش از پادشاهان ماد اطاعت میکردند.

چون نوبت بکوروش که ششمین پادشاه آن خاندان است رسید سر از فرمان ماد باز زد و بر تمام خطه ایران دست یافت و کشور لیدی را نیز که در آسیای صغیر بود بتصرف آورد آنگاه بتسخیر کشور شرقی شتافت در آن زمان دولتی در بین النهرین بنام کلده وجود داشت و پایتخت آن بابل شهر بسیار بزرگی بود که دیوارهای بلند و محکم داشت و شط فرات از میان آن میگذشت کوروش آنجا را محاصره کرد و چون راه ورود بشهر ندید لشکریان را فرمان داد تا آب فرات را برگردانیدند و از مجرای آن بشهر داخل شدند کوروش با اهل بابل مهربانی رفتار نمود. قوم یهود را که پادشاهان کلده باسارت آورده بودند آزادی



موہن جو دڑو

بخشیده بمیهن خود بازگردانید .

کورش در جنگی که با طوایف شرقی کرد کشته شد (۵۲۹ پیش از میلاد)

پایتختش شهر پاسارگاد بود در دشت مرغاب فارس .

کورش از مردان بزرگ عالم است دولتی تشکیل داد که به آن بزرگی تا

آن زمان کس ندیده بود دلیر و کاردان و جوانمرد و مهربان بود با ملل مغلوب

بعدل و انصاف رفتار میکرد .

کامبوزیا

کورش دو پسر داشت کامبوزیا و بردیا . چون کامبوزیا بر تخت نشست

درنهان برادر را بکشت و خود بمصر رفته آخرین فرعون مصر را مغلوب

و آن کشور را ضمیمهٔ ایران کرد .

درغیاب او گوماتا نامی از طایفه مجوس مدعی تاج و تخت شده میگفت من

بردیا پسر کورش هستم و برای اینکه او را نشناسند بکسی روی خود را نشان

نمیداد ایرانیان هم که از کشته شدن بردیا خبر نداشتند دعوت او را

پذیرفتند .

کامبوزیا در بازگشت از مصر از شنیدن این اخبار خود را کشت

چون رفتار گوماتا موافق رسم بزرگان و شاهزادگان نبود در روی

خود را بهیچکس نمی نمود ایرانیان درباره او بدگمان شدند هفت تن از بزرگان

که یکی از آنان داریوش نام داشت و از خاندان هخامنشی بود قهراً وارد

قصر گوماتا شده او را بکشتند .

آن هفت نفر باهم قرار گذاشتند که هنگام سرزدن آفتاب از شهر بیرون

بروند اسب هرکدام که پیش از اسب دیگران شیهه بکشد او را بشاهنشاهی

قبول کنند میرآخور داریوش تدبیری کرد اسب را قبلاً بدان مکان برد

و مادیانی باو نشان داد بامدادان اسب بیاد روز پیش شیهه کشید و

شاهنشاهی بداریوش رسید (۵۲۱ پیش از میلاد)



نمبر ۱۰۱۰

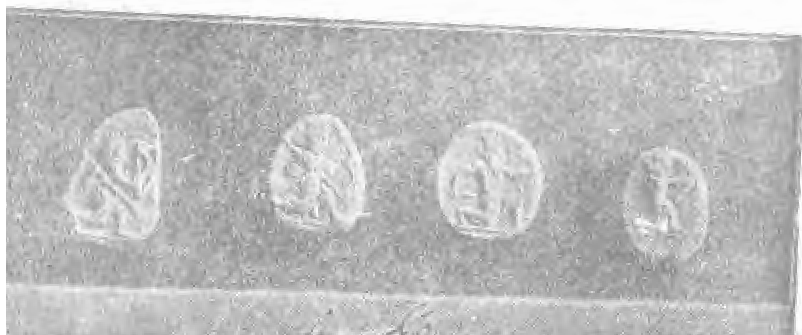
داریوش بزرگ

داریوش پس از کشتن گوماتا شورشیان اطراف را یکی پس از دیگری مغلوب و اسیر کرد آنگاه مملکت را به بیست و پنج ایالت بخش نمود و بر هر یک فرمانفرمائی گماشت . (۱)

و برای اینکه از امور کشور روی ندهد در نهان جاسوسان و بازرسان بشهرها میفرستاد که اخبار را باو اطلاع بدهند باین ترتیب مملکت ایران منظم شد و مالیات تقریباً به (۱۵۰۰) میلیون پول امروز ایران رسید

داریوش نخستین پادشاهی است که در ایران سکه زده است

سکه‌های او را دریک میگفتند برای آسان شدن لشکرکشی و مسافرت



فرمان داد که راه های وسیع بسازند و در دریاها کشتی رانی کنند
در هندوستان پنجاب و سند را مسخر کرد و در خاک اروپا تراس و مقدونیه
را گرفت وازرود دانوب گذشت مدت پادشاهی داریوش ۳۶ سال بود
پایتختش پرس پلیس (تخت جمشید) در فارس و شوش در خوزستان بود
در سنه ۴۸۶ قبل از میلاد درگذشت قبرش در فارس است دودمان
هخامنشی بعد از داریوش دیگر ترقی نکرد و رفته رفته ضعیف شد

جنگهای ایران و یونان

در اواخر عهد داریوش یونانیان ساکن آسیای صغیر شورش کرده
شهر سارد را آتش زدند چون جمهوری آتن از شهرهای یونان برای شورشیان
کومک فرستاده بود شهریار ایران سپاهی از راه دریا به آتن فرستاد
لکن طوفان کشتی های ایران را درهم شکست . داریوش دوباره لشکر
فرستاد این لشکر هم در دشت ماراتن مغلوب شد داریوش میخواست
سپاه بزرگی بسرکوبی یونانیان بفرستد اجل مهلتش نداد .

پسرش خشایارشا سیصد هزار مرد جنگی بیونان برده لشکر اسپارت‌ها
در تنگه ترموپیل شکست داد و شهر آتن را آتش زد اما در دریا کشتی های ایران
بواسطه تنگی جا آسیب دید و این واقعه که معروف بجنگ سالامین است دست
ایران را از یونان کوتاه کرد خشایارشا بایران بازگشت و سردارانی که
در یونان گذاشته بود کاری از پیش نبردند .

اردشیر درازدست

و

داریوش دوم

پس از خشایارشا پسرش اردشیر اول معروف بدرازدست چهل سال
پادشاهی کرد اهالی مصر را که شورش کرده بودند بفرمان آورد و یونانیان
را که بیاری شورشیان مصر آمده بودند گوشمال داد .

پس از او پسرش داریوش دوم بسلطنت رسید (۴۲۴ پیش از میلاد)
چون پادشاهی ضعیف و نالایق بود مردم ایالات ایران سر بشورش
برداشتند . داریوش دوم پسر خود را که کورش کوچک نام داشت

جزیره‌های آسیای صغیر فرستاد .

چون در این هنگام میان دو شهر معتبر یونان آتن و اسپارت خلاف افتاده بود کورش اسپارت را یاری داد و بر آتن غالب ساخت از این رو اسپارتیان با وی یگانه و دوست شدند .

اردشیر دوم

پسر بزرگتر داریوش دوم که بنام اردشیر دوم است در سال ۴۰۴ پیش از میلاد بجای پدر نشست .

برادرش کورش کوچک از آسیای صغیر با صد هزار سپاهی به پایتخت روی آورد میان دو برادر جنگ افتاد کورش کشته شد و لشکرش پراکنده گردید .

در سپاه این شاهزاده ده هزار نفر اسپارتی بودند که برخلاف سایر سپاهیان پراکنده نشده منظماً عقب نشستند و بسلامت از خاک ایران گذشته بمیهن خود (یونان) رسیدند .

این عقب نشینی ده هزار نفر یونانی نشان میدهد که در آن عهد دولت هخامنشی تا چه پایه ناتوان بوده که از عهدهٔ جلوگیری قشونی به آن کوچکی بر نیامده است پادشاهی اردشیر دوم ۴۶ سال بود در دوره او نیروی دریائی ایران قوت گرفت و ایران در کارهای یونان دخالت نمود .

اردشیر سوم و داریوش سوم

اردشیر سوم پس از پدر در سال ۳۵۸ بشاهی رسیده بیشتر خویشاوندان خود را بکشت این پادشاه مدت ۲۲ سال فرمانروائی کرد مردم مصر و فنیقیه و آسیای صغیر را که طغیان نموده بودند باطاعت آورد چون تندخو و سختگیر بود وزیرش او را زهر خورانید و کدمان نامی را از دودمان هخامنشی باسم داریوش سوم بر تخت نشانید (۳۳۶ پیش از میلاد) داریوش سوم دوچار اسکندر که دشمنی قوی پنجه بود گردید اسکندر پسر فیلیپ پادشاه مقدونیه بود که یونان را هم در اطاعت داشت اگرچه جوان بود سودای جهانگیری او را برانگیخت تا با شاهنشاه ایران

پنجه در افکند . پس در بهار سال ۳۳۴ با چهل هزار مرد جنگی از یونان بخاک ایران قدم نهاد و نیروی سرحدی داریوش را درکنار رودخانه گرانیکوس شکست داد .

سال بعد داریوش شخصاً بمقابله اسکندر شتافت و در شهر ایسوس مغلوب گردید .

اسکندر مصر و شام را بتصرف آورد و بار سوم پادشاه ایران را در اربل شکست سخت داد داریوش بمشرق ایران گریخت و بدست یکی از سردارانش بهلاکت رسید و سلسله هخامنشی منقرض گردید

(سنه ۳۳۰ پیش از میلاد)

مدت سلطنت این سلسله ۲۲۰ سال بود .



اخلاق و دین ایرانیان

در دوره هخامنشیان

ایرانیان قدیم در گفتار نیک و کردار نیک و اندیشه نیک اهتمام بسیار داشتند . دروغ گفتن را از گناهان بزرگ میشمردند از تقلب و غیبت گریزان بودند هرگز خلاف پیمان نمیکردند .

فرزندان خود را بسواری و تیراندازی عادت میدادند و بشاه پرستی و احترام بزرگان وامیداشتند .

در ابتدا ، مادها و پارس ها قوای طبیعت را مثل آب و خاک و باد و ماه و آفتاب وغیره می پرستیدند در حدود ششصد و پنجاه سال قبل از میلاد زرتشت پیغمبر ظهور کرد . کتاب دینی زرتشتیان اوستا نام دارد و شرح آن را زند گویند .

زرتشتیان پروردگار را اهورمزدا مینامند که فاعل خیر و بخشاینده و مهربان است و فاعل شر را اهریمن گویند که آفریننده زشتی

و ناخوشی و دروغ است . ایرانیان باستان معتقد بودند که
این دو قوه (خوبی و بدی) پیوسته با یکدیگر در جنگند ولی عاقبت اهورمزدا
بر اهریمن غلبه خواهد یافت انسان باید کارهای خوب از قبیل زراعت
و احسان و راستگوئی و پاکیزگی پیشه کند تا اهورمزدا از او راضی شود
و اهریمن بر او دست نیابد .

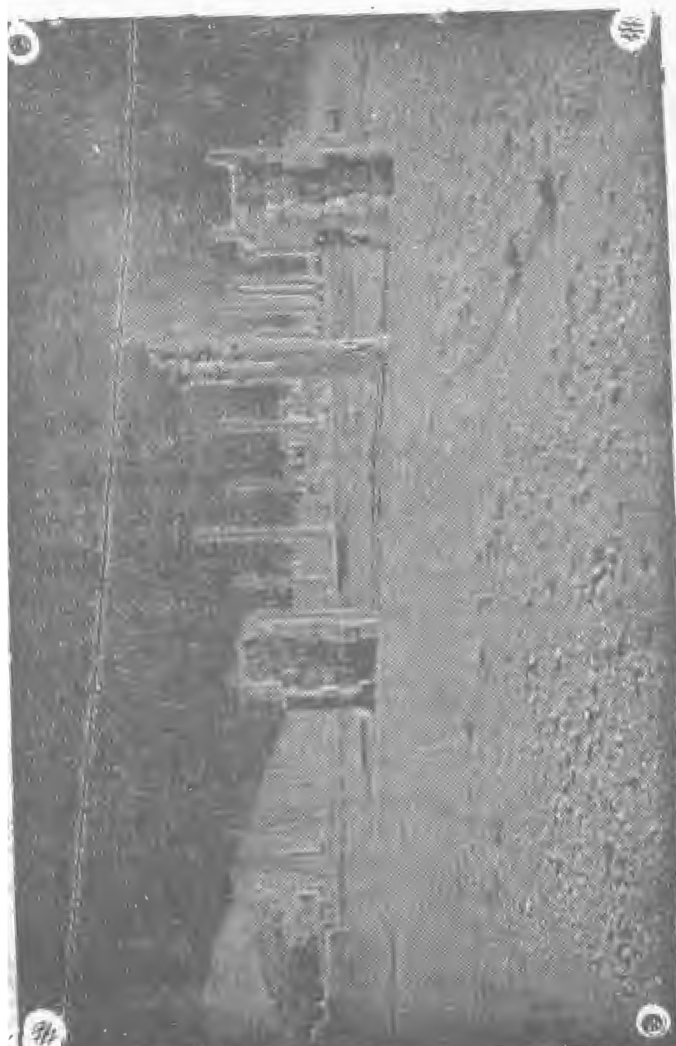
اسکندر و جانشینان او

اسکندر کبیر پس از شکست داریوش سوم شهرهای معتبر ایران مانند بابل
و شوش و پاسارگاد و همدان را مسخر کرد و کاخهای شاهنشاهی تخت جمشید را
آتش زد . پس از چند سال اقامت در ایران بهندوستان لشکر کشید
و بعد از گرفتن قسمتی از هند از راه جنوب ایران ببابل بازگشت و در سن
۳۳ سالگی در آنجا وفات کرد .

اسکندر جانشین لایقی نداشت که کشورهای پهناور او را اداره کند سردارانش
چندین سال با یکدیگر زد و خورد کردند عاقبت سه نفر از آنها کشورهای



نقشهٔ ایران در دورهٔ هخامنشی
مقیاس
۱
۲۵۰۰۰۰۰۰
کیلومتر
دریای هند یا عمان
شبه جزیرهٔ عربستان
پارس
کرمانا
پارت
سیستان
فنیقیه
عربستان
آسیای صغیر
لیدی
دریای مغرب یا دریای روم
دریای پنت یا دریای سیاه
دریای گرگان یا دریای خزر
کوشیا (حبش)
ترسیم رضا (مهندس الملک)





اسکندر را در آسیا و اروپا و افریقا میان خود قسمت کردند از این قرار

یونان . مصر . ایران .

سرداری که فرمانفرمای آسیا و ایران شد سلوکوس نام داشت

از این رو جانشینان او را پادشاهان سلوکی میگویند پایتختشان

انطاکیه شام بود .

این سلسله علاوه بر جنگهای داخلی از طرف مشرق با طایفه پارت

(اشکانیان) و از سمت مغرب با قشون روم در جنگ بودند .

پارتها کم کم شهرستانهای ایران را از سلوکیها گرفتند و دولت روم هم

در سال ۶۴ پیش از میلاد بکلی آن سلسله را برانداخته از این تاریخ

با ایران هم سرحد و همسایه شد .

نتیجه یکصد سال تسلط اسکندر و جانشینان او در ایران رواج یافتن

آداب و علوم و زبان و خط یونانی بود .

سلسله اشکانی

پارتها قومی چادرنشین بودند که در ایالت خراسان به بیابان گردی روزگار میگذاشتند در عهد پادشاهان هخامنشی قدرت و اهمیتی نداشتند . چون شوکت هخامنشیان سپری شد و جانشینان اسکندر هم نتوانستند ممالک پهناور را و را بانتظام آورند در سال ۲۴۹ پیش از میلاد رئیس طایفه پارت موسوم باشک دعوی استقلال کرد و جانشینان او که به اشکانیان معروفند کم کم دست پادشاهان سلوکی را از ایران کوتاه کردند و خود دولتی بزرگ تشکیل دادند تاجداران این سلسله کلمهٔ اشک را بر اسم خود علاوه میکردند .

پایتخت آنها نخست شهر صد دروازه نزدیک دامغان بود بعد به سلوسی در کنار دجله منتقل گردید .

حدود ایران در زمان ترقی اشکانیان از سمت جنوب خلیج فارس و دریای عمان و از جانب مشرق رود سند و از طرف شمال کوهستان قفقاز و رود جیحون و از سمت مغرب شط فرات بود .

اشکانیان قریب پانصد سال در ایران فرمانروائی داشتند نصف این
مدت را صرف غلبه بر سلوکی ها کردند و نصف دیگر را در جنگ با دولت
روم گذرانیدند پس مدت سلطنت اشکانیان را بدو دوره باید تقسیم کرد

جنگ اشکانیان

با پادشاهان سلوکی

بزرگترین پادشاه دوره نخستین اشک ششم مهرداد اول است که در سال
۱۷۰ پیش از میلاد بسلطنت رسید و بانی عظمت دولت اشکانی گردید لشگر
بجنگ دمتریوس پادشاه سلوکی کشید واو را مغلوب و اسیر کرده تمام
خاک ایران و بین النهرین و ارمنستان و قسمتی از هندوستان را هم تبصرف
آورد . مهرداد پس از این فتوحات درخشان مانند پادشاهان هخامنشی خود را
شاهنشاه خواند .

بعد از مهرداد پسرش فرهاد دوم تبخت نشست آن تیوکوس (برادر دمتریوس)
سپاهی عظیم بجنگ او آورد و بروی غالب گردید نزدیک بود باز

کشور ایران بتصرف سلوکیها درآید .

لکن پادشاه سلوکی مردی عیاش بود همینکه فصل زمستان رسید
خود و لشکریانش به عیش و طرب سرگرم و از کار دشمن فارغ شدند .
فرهاد دوم ناگهان بر سر آنان تاخت و چنان شکستی بلشکر خصم داد که بکلی
دست سلوکیها از ایران قطع و آن تیوکوس در جنگ کشته شد .

فرهاد میخواست بشام رفته پایتخت سلوکی را بگیرد لکن قومی تورانی از طرف
مشرق بخاک ایران هجوم آورد و فرهاد در جنگ با تورانیان کشته شد دیگر
از پادشاهان بزرگ این دوره مهرداد دوم است که تورانیها را مغلوب کرد
و پادشاه ارمنستان را که راه خودسری میرفت مطیع ساخت و اساس
سلطنت اشکانیان را استوار کرد . در زمان مهرداد دوم دولت روم
از اروپا بآسیا لشکر کشید بسرحدات ایران نزدیک شد و سر و کار
اشکانیان با دشمن جدیدی افتاد (۲۹ پیش از میلاد)

از این تاریخ دوره دوم سلطنت اشکانیان شروع میشود . جنگهای
این دوره را بدو قسمت تقسیم باید کرد پیش از میلاد و پس از میلاد .

خط میخی

خط پهلوی اشکانی

خط پهلوی ساسانی

جنگ اشکانیان با امپراتوران روم پس از میلاد

دیگر از پادشاهان بزرگ اشکانی بلاش اول است که در سال (۵۱)
پس از میلاد جلوس کرد برادر خود را که تیرداد نام داشت سلطنت ارمنستان
بخشید لکن نرن امپراتور روم راضی نبود تیرداد به اروپا رفت .
امپراتور از او پذیرائی شایانی کرد و تاج سلطنت ارمنستان را بدست
خود بر سر او نهاد از این تاریخ میان ایران و روم دوستی و یگانگی
برقرار گردید .

در سال ۱۱۴ میلادی یکی از امپراتوران روم که تراژان نام داشت
بعزم تسخیر ایران با سپاهی گران حرکت کرد سرتاسر بین النهرین را
گرفته و بخلیج فارس رسید پادشاه اشکانی در این وقت خسرو بود مردم را
بر تراژان بشورانید و امپراتور روم را مجبور بعقب نشینی کرد آخرین
پادشاه اشکانی اردوان پنجم (اشک بیست و هشتم) است کاراکالا
امپراتور روم دختر او را بزنی خواستگار شد و خود بعنوان بردن

شهر تیسفون را در کنار دجله او ساخت و پایتخت قرار داد چون
کراسوس سردار رومی بقصد تسخیر ایران به بین النهرین روی آورده
ارد دو لشکر فراهم کرد یکی را خود بارمنستان برد و آن کشور را مطیع کرد
و سپاه دیگر را بسپاهسالار خود سورنا سپرد سورنا لشکر روم را در
بین النهرین شکستی فاحش داد و یک نیمه از رومیان را بجا کشت هلاک افکند
کراسوس سردار رومی هم بقتل رسید .
پسر ارد موسوم به فرهاد چهارم در سال ۳۷ پیش از میلاد پادشاهی
یافت و آنتوان از سرداران مشهور روم را که با یران تاخته بود
شکست داد .

پس از فرهاد مدتی دولت اشکانی دوچار اختلال و ناتوانی بود .
حضرت عیسی مسیح علیه السلام در این زمان در فلسطین متولد شد



جنگ اشکانیان با جمهوری روم پیش از میلاد

دولت جمهوری روم پس از فتح بیشتر قطعات اروپا بقصد جهانگیری لشکر
به آسیا فرستاد و سلسله سلوکی را در شام منقرض کرد و با دولت
اشکانی همسایه شد. اشکانیان تا پایان سلطنت خود با روم در جنگ
بودند و ساسانیان هم در تمام مدت سلطنتشان با این دشمن بزرگ
زد و خورد داشتند خصومت ایران و روم قریب هفتصد سال دوام
یافت و در این مدت چندین بار باهم صلح کردند و باز بجنگ پرداختند
بیشتر اوقات ایران و روم بر سر کشور ارمنستان نزاع داشتند و هر یک
بهانهٔ مدعی فرمانرهی آن کشور بودند و در قرون قدیمه همین دو دولت
اهمیت و اعتبار داشتند نخستین پادشاهی که در این دوره با روميان
پنجه در افکند اشک سیزدهم موسوم بارُد بود که در سال ۵۵ پیش از
میلاد بسلطنت رسیده اُرُد از پادشاهان معروف اشکانی است

عروس بایران آمد چون دو شاهنشاه بهم رسیدند رومیان که
مسلح بودند تیغ در ایرانیان نهادند اردوان لشکر بجنگ روم
کشید در حوالی نصیبین شکستی فاحش به رومیان وارد کرد و مبلغی گزاف
غرامت جنگ گرفت . این جنگ آخرین زد و خورد ایران و روم
در عهد اشکانیان بود که بنصرت و فیروزی کشور ما خاتمه پذیرفت
اردوان پس از این فتح نمایان بایران بازگشت چون ایرانیان
از سلطنت اشکانیان رضایت نداشتند و درین هنگام که بیشتر سرداران
و سپاهیان اشکانی در جنگ ها تلف شده بود یکی از بزرگان پارس
موسوم باردشیر بابکان بمخالفت اردوان پنجم برخاست .
اردوان در جنگ با اردشیر کشته شد دولت اشکانی پس از
چهارصد و هشتاد سال منقرض گردید (۲۲۴ بعد از میلاد)

دین و آداب اشکانیان

آئین اشکانیان در ابتدا بت پرستی بود آفتاب و ستارگان و مردگان را می پرستیدند و بعض حیوانات را هم پرستایش میکردند چون بسلطنت رسیدند محض دلجوئی ایرانیان ظاهراً خود را زرتشتی گفتند بعض پادشاهان اشکانی مانند بلاش خدمات بزرگی بدین زرتشتی کردند لکن ایرانیان اشکانیان را بیگانه میدانستند و قلباً از آنان بیزار بودند .

علت دیگر رنجش و آزردگی ایرانیان از قوم پارت این بود که پادشاهان اشکانی پیرو آداب و رسوم یونان بودند و خود را دوستدار یونان لقب میدادند و این لقب را بخط یونانی بر سکه های خود می نوشتند و برسوم و عقاید ایرانی بی اعتنائی میکردند .

اشکانیان از خود علوم و صنایع نداشتند . چون قومی صحراگرد و چادرنشین بودند و بسبب جنگ بسیار که پیش می آمد غالباً در اردوگاه می زیستند بشهرنشینی عادت نکردند و بساختن ابنیه همت نگماشتند .

مهارت این قوم در فنون جنگ بود خاصه تیراندازی و سواری که در این دو هنر مشهور عالم بودند .

سواران اشکانی چون با دشمن روبرو می شدند غفلةً روی بگریز مینهادند دشمن از پی آنان میتاخت ناگاه باز میگشتند ولشکر خصم را که در حال پراکندگی بود شکست میدادند بزرگان و شاهزادگان پارت که فرمانفرمائی . ایالات در خانوادهٔ هریک موروثی بود قدرت بسیار داشتند بعضی از آنها در ایالات دعوی سلطنت واستقلال میکردند چنانکه در یکزمان اتفاق میافتاد که چندین تن از شاهزادگان دعوی شاهنشاهی میکردند ازاین رو اشکانیان را ملوک الطوایف خوانده اند لکن این ملوک در وقت جنگ شاهنشاه بزرگ را بلشکر و مال مدد میکردند .

بزرگان و روحانیان اشکانی در دو مجلس بزرگ فراهم می آمدند و در کارهای کشور رأی می زدند . انتخاب شاهنشاه نیز بسته بتصویب آن دو مجلس بود .



آغاز پادشاهی ساسانیان

نخستین بخشی از ایران که بر اشکانیان بشورید فارس بود مرد باهمتی
اردشیر نام از خاک فارس برخاست و سلسلهٔ اشکانی را منقرض کرد
و دولتی عظیم تشکیل داد که مایهٔ افتخار ایرانیان و نظیر دولت هخامنشی است
اردشیر پسر بابک بود و از این روی او را بابکان می خوانند و چون
یکی از اجدادش ساسان نام داشت پادشاهان این سلسله به ساسانیان
معروف شدند .

وقتی که اردشیر بطلب تاج و تخت برخاست اردوان پنجم آخرین پادشاه
اشکانی در ایران سلطنت میکرد و او سه بار با اردشیر جنگ کرد .
و در سال ۲۲۴ میلادی در دشت هرمزجان خوزستان کشته شد
پس از این فتح اردشیر بتصرف سایر ایالات ایران پرداخت .
دورهٔ ساسانیان که بیشتر از چهارصد سال دوام یافت از بهترین
اوقات تاریخ ایران است وسعت کشور از رود جیحون و سند تا دجله

واز کوههای قفقاز تا خلیج فارس و ساحل عمّان بوده است .

پادشاهی اردشیر

اردشیر پس از رسیدن بپادشاهی بر خلاف اشکانیان که بدین زرتشتی اعتنائی نداشتند و ایرانیان راآزرده بودند بزرگان دین راگرامی داشت و آتشکده ها را رونق داد و آداب و رسوم دینی ایرانیان که در دورهٔ اشکانیان متروک مانده بود رواج بخشید .

اردشیر بابکان امرا و حکّام و پادشاهان کوچک اشکانی را برانداخت و از جانب خود بشهرستانها فرستاد و ترتیب گرفتن مالیّات را منظم ساخت .

در آغاز کار پایتخت اردشیر شهر استخر فارس بود بعد مرکز سلطنت را در تیسفون (پایتخت سابق اشکانیان درکنار دجله) قرار داد .

چون دشمن بزرگ ایران دولت روم بود اردشیر در بین النهرین دوبار د میان جنگ کرد و الکساندر سِوِر امپراتور روم را شکست داد آنگاه برارمنستان دست یافت و یکی از شاهزادگان اشکانی را که در آن

شهرستان سلطنت میکرد بهلاکت رسانید .

پادشاهی اردشیر ۱۵ سال بود پندهای گرانبها وسخنان حکیمانه بسیار

باردشیر منسوب است که برای جهانداری ورعیت پروری بهترین سرمشق

پادشاهان است گویند کتابهائی درآئین پادشاهی واخلاق خسروان نگاشته

واوقات فراغت را بنوشتن پندها ودستورهای گرانبها میگذرانید ازجمله

میگوید .

مصاحبت مردمان نیک اخلاق را نیکو ومعاشرت مردان پست اخلاق را فاسد میکند

چنانکه باد اگر بر گل گذرد معطر شود واگر بر پارگین وزد بوی ناخوش گیرد .

اردشیر فرزند خود شاپور را پندهائی داده است وحکیم فردوسی آن پندها را

در شاهنامه آورده ازآن جمله این ابیات است .

بدان ای پسر کاین سرای فریب ندارد کسی شادمان بی نهیب

رخ مرد را تیره دارد دروغ بلندیش هرگز نگیرد فروغ

سخن هیچ مسرای با رازدار که او را بود نیز انباز ویار

تو عیب کسان هیچگونه مجوی که عیب آورد بر تو بر عیبگوی

مکن خوار خواهنده درویش را   بر تخت منشان بداندیش را

شاپور اوّل

شاپور مانند پدرش اردشیر بعقل و کفایت معروف است در مدّت سی سال پادشاهی خود آبادی بسیار کرده است در نزدیکی کازرون (فارس) شهری بنام شاپور و در خوزستان شهری موسوم بجندی شاپور بنا نهاد در شوشتر بر رود کارون سدّی بست که هم اکنون آثارش نمایانست شاپور دو بار با روم میان نبرد کرد دفعه اوّل ارمنستان را گرفته ضمیمهٔ ایران ساخت و بار دوّم والرین امپراتور روم را اسیر کرده بایران آورد و چندان در زندان نگاهداشت که وفات یافت .

گویند شاپور برای اظهار جلال و شکوه هنگام سوار شدن پای بر پشت امپراتور رمی نهاده براسب می نشست .

در ایام سلطنت این شهریار مانی دعوی پیغمبری کرده طریقهٔ مرکب از اصول سایر ادیان آورد گویند مانی روزی پیروان خود را گفت من از



شما جدا میشوم و بآسمان میروم و سال دیگر نزد شما میآیم آنگاه در غاری
پنهان شده کتابی منقش بتصاویر دلفریب و زیبا ساخته از کوه فرود آمد و گفت
این کتاب معجزه من است جمعی بسیار از دیدن آن صورتهای دلربا باو گرویدند
شاهپور نخست دین مانی را پذیرفت لکن پس از چندی او را از ایران بیرون کرد
مانی در زمان پادشاهی هرمز پسر شاهپور بایران آمد پس از مرگ او بامر بهرام
برادر هرمز بهلاکت رسید . کتاب مانی را ارژنگ یا ارتنگ مینامند .

شاپور ذوالاکتاف

پس از شاپور اول چند تن از ساسانیان قریب ۴۰ سال پادشاهی کردند
در سال ۲۸٤ میلادی دیوکلیسین امپراتور روم تیرداد شاهزاده
اشکانی ارمنستان را با لشکر بسیار بآن کشور فرستاد نرسی هفتمین پادشاه ساسانی
بارمنستان لشکر برده تیرداد را مغلوب و بخاک روم فراری کرد ولی بعد
نرسی از لشگر روم شکست یافت و قسمتی از شهرستانهای غربی ایران را بروم واگذاشت
و همین پادشاه ساسانی شاپور دوم است که کشور ایران را بمنتهای عظمت

و شوکت رسانید و افتخارات دیرین را تجدید کرد

هنگامی که سلطنت بشاپور رسید هنوز تولد نیافته بود بزرگان کشور
تاج را بالای سر مادرش آویختند و طفل نازاده را پادشاه خواندند .
در ایام کودکی شاپور اعراب وحشی جنوب ایران را میدان تاخت و تاز
خود قرار داده بودند ولی چون شاپور بشانزده سالگی رسید همت به تنبیه آنان
گماشت . بزرگان سپاه را جمع کرد و گفت تاکنون کودک بودم و از رفتن
بجنگ معذور حال وقت رنج بردن و لشکر کشیدن است تا شاه زحمت نکشد
کشور آسایش نیابد پس هزار تن از سران سپاه را پیش خواند و گفت هر یک
سواری آزموده با خود بیاورید من شما را برای آن انتخاب کرده ام که
توانگر و بزرگ زاده هستید و طمع بمال دشمن نمی بندید و هر لشکر که در جنگ
از غنیمت چشم بپوشد بر دشمن غلبه خواهد کرد . پس با آن عده بر اعراب
حمله کرد و شکست سختی بآنها داده گروهی را کشته و گروهی را اسیر کرد
گویند شاپور فرمان داد کتف مردان عرب را سوراخ کنند و طناب
از آن بگذرانند از این رو اعراب او را ذوالاکتاف خواندند یعنی

جنگ ذوشها رزم شاپور با رومیان

شاپور ذوالاکتاف بعد از سرکوبی و تنبیه اعراب مصمم شد که رومیان را از ولایاتی که در زمان نرسی متصرف شده بودند بیرون کند لشگری عظیم فراهم آورده جنگ را شروع کرد و شهرهای نصیبین و سنجار را که در شمال بین النهرین واقعند بدست آورد .

چندی بعد امپراتور روم ژولی ین بخیال جهانگیری افتاد و سپاهی گران بخاک ایران کشید و کشتی بسیار بر شط فرات افکند پر از آذوقه و سلاح جنگ.
شاپور خاموش ماند تا سپاه دشمن نزدیک پایتخت رسید آنگاه بر آنها حمله برد امپراتور در جنگ کشته شد و رومیان مجبور بصلح گشتند .

دولت روم ایالاتی را که از نرسی گرفته بود بایران پس داد و ارمنستان را با قسمت شرقی بین النهرین بایران واگذاشت .

شاپور هفتاد سال با قدرت و شوکت تمام پادشاهی کرد و بشاپور اعظم ملقب گردید .

وفاتش در سال ۳۷۹ میلادی اتفاق افتاد.

از هوشیاری و دانائی شاپور حکایتها آورده اندگویند وقتیکه شش سال بیش نداشت شبی در تیسفون بانگ و فریاد و هیاهوئی بگوشش رسید سبب پرسید گفتند مردم میخواهند از جسر دجله بگذرند چون راه عبور نیست از دحام و فریاد میکنند شاپور گفت چارهٔ این کار آسان است. فرمان دهید جسر دیگری بر دجله ببندند تا آیندگان از یکی و روندگان از دیگری بگذرند و ازدحام نکنند.

یزدگرد اول

پس از شاپور ذوالاکتاف چندی ایران از پادشاه بزرگ و توانا محروم بود در سال ۳۹۹ یزدگرد بسلطنت رسید چون میخواست از نفوذ بزرگان بکاهد به تعصبات دینی روحانیان میدان نمیداد او را بزه کار یعنی گناهکار خوانده اند آرکادیوس امپراتور روم در وصیت نامه ولیعهد صغیر خود را بیزدگرد سپرد شاهنشاه ایران او را حمایت کرد.



و این پادشاه پسر خود بهرام گور را از کودکی بیکی از امرای عرب دست نشانده ایران (۱) سپرد که او را تربیت کند و سواری و تیراندازی بیاموزد

وفات یزدگرد بطور عجیبی اتفاق افتاد گویند روزی نزدیک چشمه سبز نیشابور اسبی بی زین و افسار دوان دوان جلوی سراپرده یزدگرد آمد و در آنجا ایستاد اندام و شکل زیبای آن اسب یزدگرد را خوش آمد فرمان داد تا آن اسب را بگیرند و زین کنند بندگان پیش رفتند لیکن اسب دست نداد .

شاه خود نزدیک رفته و زین بر پشتش نهاد ناگاه اسب لگدی انداخت و شاه را بر زمین افکنده راه صحرا پیش گرفت یزدگرد از آن ضربت وفات یافت

بهرام گور

وقتی که یزدگرد درگذشت پسرش بهرام در حیره بود و بزرگان ایران سلطنت را بشاهزاده خسرو نام دادند . بهرام چون خبر یافت بپایتخت آمد و تاج و تخت پدر را خواستار شد. اعیان کشور تاج شاهی را میان دو شیر قوی پنجه نهادند

(۱) نعمان امیر حیره بود گویند قصری بسیار عالی و عجیب داشت بنام خورنق

و گفتند سلطنت از آن کسی است که این را برگیرد خسرو از بیم قدمی پیش ننهاد ولی بهرام بمیدان رفت دو شیر را کشته تاج را برداشته بر سر نهاد فردوسی فرماید

بزد بر سرش گرز بهرام گرد	ز چشمش همه روشنائی ببرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش	فرو ریخت خون از سرش بر برش
جهاندار بنشست بر تخت عاج	بسر بر نهاد آن دل افروز تاج

این پادشاه که او را بهرام پنجم گویند بعیش و کامرانی معروف بود در زمان او مردم آسوده و مرفه شدند و بشادمانی و طرب مشغول گشتند.

در عهد بهرام باز میان ایران و روم آتش جنگ بالا گرفت و فتح و فیروزی نصیب لشگر ایران شد.

وقتی به بهرام خبر دادند که هیتالیان از طوایف ترکستان بحدود ایران تجاوز کرده اند بهرام در ظاهر اعتنائی نکرد و بعزم شکار از پایتخت بیرون رفت صید کنان خود را بلشگر دشمن رسانید و بیک شبیخون پادشاه ترک را کشته سپاهش را در هم شکست.

[مـ]عروف است که بهرام شکار گور خر را بسیار دوست داشت و از این رو
[بـ]هرام گور لقب یافت . روزی در پی گوران اسب میتاخت ناگاه
[د]ر باتلاقی فرو رفت و از نظر غائب گردید (۴۳۸) میلادی .

فیروز و غباد

فیروز نوهٔ بهرام گور بود در عهد او هیتالیان با یران دست اندازی کردند
فیروز چند بار با آنان مصاف داد و مغلوب شد .
در جنگ آخر دشمنان حیله کرده خندقهائی کندند و سر آنها را پوشیدند
فیروز و گروهی از لشکر او در آن خندقها افتادند و جان سپردند .
ایرانیان برادر فیروز را که بلاش نام داشت سلطنت دادند پس از بلاش
غباد پسر فیروز بپادشاهی رسید .
در عهد این شهریار شخصی مزدک نام دعوی پیغمبری کرد جماعتی بدین او
در آمدند غباد هم پیرو آئین او شد . علمای دین زرتشت و اعیان کشور
بر غباد شوریدند و او را از پادشاهی معزول کردند .

غباد به هیتالیان پناه برد و بکمک آنان بار دیگر بتاج و تخت رسید لکن دیگر پیروی مزدک را ترک گفت و از زرتشتیان دلجوئی کرد .
جنگ بزرگ غباد با لشگر روم و هیتالیان بود و هردو دشمن را شکست داد مدت سلطنتش چهل سال بود .

انوشیروان عادل

خسرو انوشیروان که عرب او را کسری گویند پسر غباد است بعد از پدر در سال ۵۳۱ بتخت نشست .
نخست بنظم امور کشور پرداخت مزدک و پیروان او را که موجب اغتشاش بودند برانداخت و چنان در رفع ظلم و فراهم آوردن وسایل آسایش رعیت کوشید که وی را عادل لقب دادند .
از کارهائی که در خارج و داخل ایران از این پادشاه بظهور رسیده ثابت میشود که سزاوار این لقب بوده است هنوز هم این شهریار نزد ما ایرانیان محبوب و گرامی است و بنام نامی او مباهات میکنیم .

انوشیروان امور فلاحت و تجارت را رونق داد مردم را بکار و کوشش واداشت حکما و دانشمندان ایرانی و بیگانه را اکرام و نوازش کرد و آنان را بترجمه کتب علمی هند و یونان گماشت خود نیز هر وقت از کار سلطنت فراغت می یافت با دانشمندان همنشینی میکرد .

وقتی بانوشیروان گفتند در هند کتابی است سراسر پند و نصیحت موسوم بکلیله و دمنه وی یکی از طبیبان دربار خود را بهندوستان فرستاد تا آن کتاب را بایران آورد .

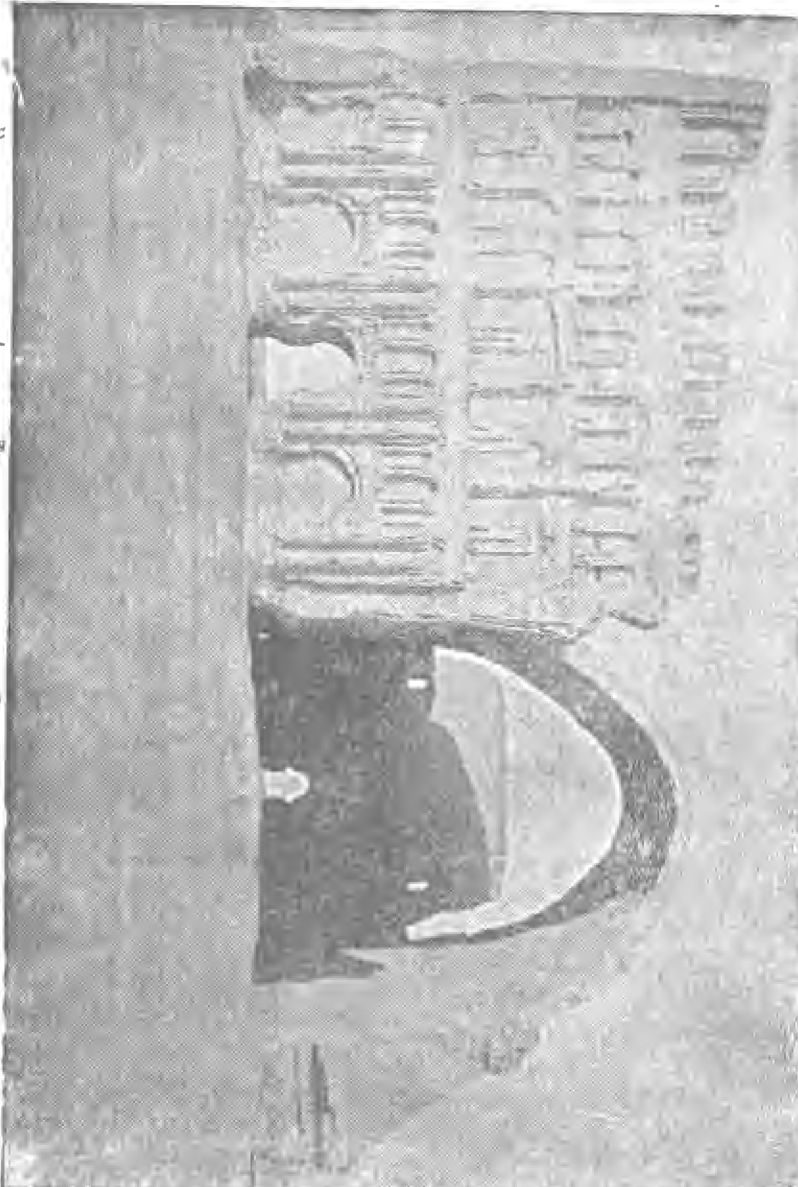
انوشیروان در اصلاح سپاه کوشش بسیار داشت چنانکه خود به لباس لشکریان درمیآمد امور مالیات را نیز انتظام داد و برای افزودن جمعیت ایران مردم را بزناشوئی تشویق کرد .

از پندهای انوشیروان بفرزند خود هرمز این چند بیت از شاهنامه نقل میشود

تو بیدار باش و جهاندار باش — خردمند و راد و بی آزار باش

بدانش فزای و بنیکی گرای — که او هست جان ترا رهنمای

بهر کار فرمان مکن جز بداد — که از داد باشد روان تو شاد



چو نیکی کند کس تو پاداش کن　　　وگر بد کند نیز پرخاش کن

همیشه یکی دانشی پیش دار　　　ورا چون روان و تن خویش را

ببخشای بر مردم مستمند　　　ز بد دور باش و بترس از گزند

جنگهای انوشیروان

انوشیروان در آغاز پادشاهی با دولت روم صلح کرد تا بفراغت دشمنان داخلی را از میان برداشته کشور را منظم کند پس از چند سال شاهنشاه ایران بشام لشکر کشید و با رومیان جنگ کرد و شهر انطاکیه را بتصرف آورد بفرمان انوشیروان اهالی انطاکیه را بایران آوردند و شهری بنام رومیه ساختند و اسیران را در آن جای دادند گویند این شهر تازه از هر حیث شبیه انطاکیه شام بود .

ژوستی نین امپراطور روم چون خود را در مقابل انوشیروان ناتوان دید با دادن مبلغی شاهنشاه ساسانی را بصلح راضی کرد و متعهد شد که هر ساله مبلغ گزافی بعنوان نگاهداری قوای ساخلوی در دربند قفقاز برای

جلوگیری از هجوم طوایف وحشی بدید .

کسری پس از صلح با روم میان بر سر هیتالیان تاخت پادشاه آن قوم در جنگ کشته شد و قلمرو او جزء ایران گردید .

ژوستین امپراتور روم با خاقان ترک که تازه در ترکستان غربی نیرومند شده بود همدست شد تا با ایران دست اندازی کنند . لکن انوشیروان فوراً آنجا که روم تاخته امپراتور جدید را بپرداختن مبلغ سالیانه مجبور کرد دیگر از فتوحات انوشیروان گرفتن یمن و قسمتی از شبه جزیرهٔ عربستان است سالها این کشور در دست ایران بود .

این فتوحات نمایان و جنگهائیکه با هیتالیان و ترکان کرد انوشیروان را در جهانگیری معروف عالم ساخت و توان گفت که در جهانگشائی و جهانداری در پادشاهان شرق و غرب کمتر مانند او دیده شده است

مدت سلطنتش چهل و هشت سال و وفاتش در ۵۷۹ بود حضرت محمد (ص) در عهد انوشیروان عادل در مکه تولد یافت .

یکی از اشخاص مشهور زمان انوشیروان بزرگمهر وزیر است که حکیمی دانشمند
و بزرگوار بود و پندهای گرانبها و نصایح سودمند از او مذکور است از جمله گوید
ضایعترین ساعات زندگانی تو آن ساعت است که نیکی توانی کرد و نکنی
از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش و آهستگی پسندیده است
مرد کامل آنست که کم گوید و بیش شنود و بسیار داند هرگز دروغ نگوید
و بزبان کسی را نرنجاند و در معامله ستم نکند مردم او را گرامی شمرند آن تلخ
که آخر شیرین گردد صبر است و آن شیرین که سرانجام تلخ شود شتاب است

خسرو پرویز

یکی از شاهنشاهان معروف سلسلهٔ ساسانی خسرو پرویز است که در سال
۵۹۰ پادشاهی یافت این شهریار فرزند هرمز پسر انوشیروان است
هرمز در یازده سال سلطنت خود بعکس انوشیروان ظلم فراوان کرد
و یکی از سرداران بزرگ ایران را که بهرام چوبین نام داشت رنجانید .
بهرام چوبین عاصی شده رو بپایتخت آورد و مردم ایران هرمز را از میان

برداشته پسرش خسرو را بجای او نشانیدند چون خسرو پرویز بتخت نشست بهرام چوبین از او هم اطاعت نکرد کار بجنگ کشید خسرو مغلوب شد و بروم گریخت .

امپراتور روم که موریس نام داشت لشکری بدو داد و روانه ایران کرد خسرو بیاری سپاه روم بهرام را شکست داد و تخت و تاج را بدست آورد موریس امپراتور روم بدست شخصی فکاس نام کشته شد و پادشاه ایران بخونخواهی او لشکر بروم فرستاده شام و مصر را تصرف کرد در این جنگ دار حضرت عیسی بدست ایرانیان افتاد اتفاقاً مرد شجاعی هرقل نام (هراکلیوس) بامپراتوری روم رسید و سپاه ایران را شکست داد حتی خسرو پرویز را بگریختن از پایتخت خود مجبور کرد .

چون خسرو پادشاهی عشرت جو و خوش گذران و مغرور بود پس از شکست از روم بزرگان ایران او را از پادشاهی معزول کردند و پسرش را که شیرویه نام داشت سلطنت دادند .

پرویز به بسیاری گنج و مال و شوکت و جلال معروف است از علائم خودخواهی و غرور او یکی این بود که نامهٔ پیغمبر را درید و گفت محمد (ص) چرا نام خود را پیش از نام من نوشته است مدت سلطنت او ۳۸ سال بود

یزدگرد سوم

شیرویه پس از هلاک خسرو پرویز بنام غباد دوم تخت نشست و با قیصر روم صلح کرد و در مدت یکسال ایران را از مردان کافی تهی ساخت و ارکان سلطنت را چنان سست کرد که آمادهٔ انقراض شد بعد از او چند تن از سرداران و دو دختر خسرو پرویز پوراندخت و آزرمیدخت صاحب تاج و تخت شدند لکن پادشاهی هیچیک دوامی نکرد عاقبت بزرگان ایران در سال ۶۳۲ میلادی (مطابق سال دهم هجرت) یزدگرد نامی را از پسرزادگان خسرو پرویز یافتند و افسر خسروی بر سر او نهادند .
بسبب عیاشی و بیمبالاتی خسرو پرویز و سفاکی و بیباکی پسرش شیرویه سلطنت ساسانی چنان ضعیف شده بود که یزدگرد با وجود کفایت



ولیاقتی که داشت ازعهده نگاهداری آن بر نمی آمد تازیان ازعربستان بایران روی آوردند وپس از چند جنگ تیسفون پایتخت ساسانیان را گرفتند ویزدگرد فراری وکشته شد (۶۵۲ میلادی -۳۱ هجری) ودولت عظیم الشأن ساسانی که بیش از چهارصد سال بر پای بود از پا درافتاد وایران جزو کشورهای اسلامی شد چنانکه شرح آن بیاید .

تازیان

عربستان شبه جزیره ای ریگستانی وبی آب وگیاهی است تازیان که مردم این کشورند از زمان قدیم قومی بیابانگرد وچادرنشین بوده اند شترچرانی روزگار گذرانیده بجستجوی چراخور وآب از جائی بجائی کوچ میکرده اند این قوم وحشی تا ظهور دین مبین اسلام اهمیت واعتباری نداشتند شغل عمده آنان جنگهای داخلی وغارت مسافرین وکاروانیان بود .

در اوقات معین در بعض نقاط گرد آمده هر قبیله کالای خود را بمعرض فروش میگذاشت . مشهورترین این بازارهای عمومی سوق عکاظ نام داشت

در نزدیکی شهر مکّه شعرای معروف به آنجا آمده در حضور جمع قصاید خود را میخواندند و فصیح ترین قصاید را در خانه کعبه می آویختند و آنها را معلقات میگفتند اعراب بت پرست بودند هر قبیله بتی در خانه کعبه نهاده و هرسال بزیارتش میشتافت. معتبرترین شهرهای عربستان شهر مکّه بود که زیارتگاه عموم قبایل و مرکز عمده تجارت محسوب میشد در این شهر قبیله قریش مسکن داشت پیغمبر اسلام محمّد بن عبدالله ص از آنقبیله و از طایفه بنی هاشم است.

دوره قبل از اسلام را که اعراب در تاریکی نادانی و بت پرستی بودند عهد جاهلیت مینامند

محمّد بن عبدالله ص (۳)

اجداد حضرت محمّد از بزرگان قریش بودند شغل پرده داری خانه کعبه که نزد تازیان بسیار محترم بود با آنان تعلّق داشت.

حضرت در سال ۵۷۰ میلادی تولد یافت. چون در ایام کودکی پدر و مادرش زندگانی را بدرود گفتند عبدالمطّلب جدّ آنحضرت و ابوطالب عمّ او بنگاهداری و سرپرستیش همّت گماشتند.

ابو طالب مثل سایر بزرگان قریش ببازرگانی مشغول بود و در بعض سفرها
محمد ص را نیز با خود بشام می برد در این مسافرت ها چنان آثار درستی
و امانت از آن حضرت پدید گشت که او را محمد امین خواندند .

یکی از زنان توانگر قریش که خدیجه نام داشت آوازه امانت و کفایت
حضرت را شنیده او را از جانب خود برای بازرگانی بشام فرستاد
حضرت در این سفر کارهای تجارت را بخوبی انجام داد و قسمی امانت
و پاکی از او هویدا شد که خدیجه کارهای خود را باو واگذاشت و خود
نیز بآن حضرت شوهر کرد .

حضرت غالباً در کوههای اطراف مکه بعبادت و گوشه نشینی میپرداخت
در چهل سالگی شبی ندائی شنید که تو پیغمبر خدائی از آن وقت حضرت اعراب را
بپرستش خدای یگانه و ترک بت پرستی خواند قبل از همه همسرش خدیجه
و پسر عمش علی بن ابیطالب ع که طفلی خرد سال بود و غلامش زید و مصاحبش
ابو بکر بدین اسلام در آمدند این سال را سال بعثت حضرت برسالت میگویند
پیغمبر چند سال بدعوت تازیان مشغول بود و جز عده قلیلی اسلام نیاوردند

کفار بت پرستی را ترک نمیکفتند و به پیغمبر و پیروانش صدمات بسیار میرسانیدند تا بجائی که مسلمانان از بیم جان بحبشه گریختند خود پیغمبر نیز چندی در اطراف مکه پنهان میزیست چون کفار قصد کشتن او داشتند پیش از آن ماندن در مکه را جایز ندیده در سال ۶۲۲ بشهر دیگر عربستان که مدینه نام دارد رهسپار گردید .

این سال را که حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود مسلمانان در زمان خلافت عمر مبداء تاریخ خود قرار دادند .

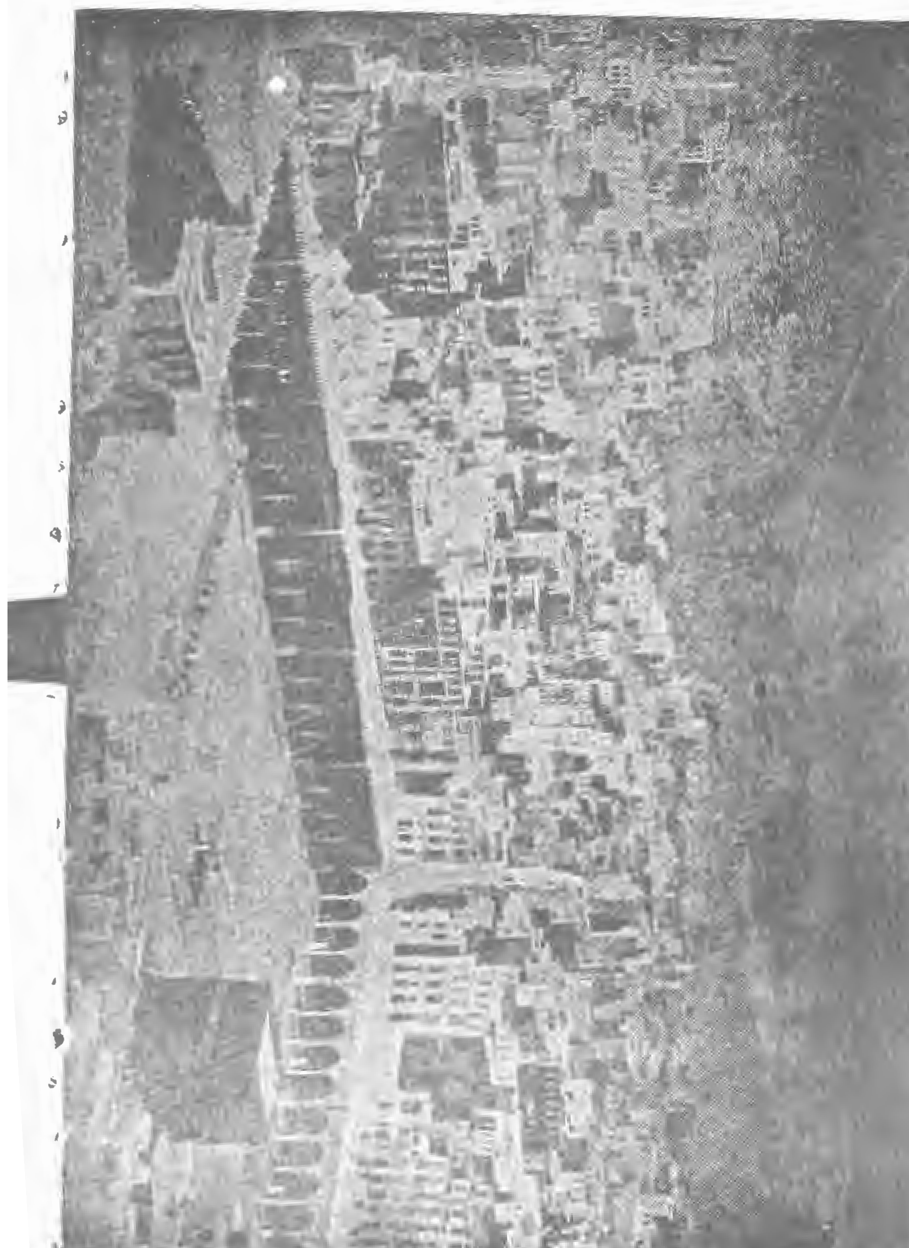
کسانیکه از مکه بمدینه آمدند مهاجرین نامیده شدند و مردم مدینه که پیغمبر را یاری دادند انصار .

غزوات حضرت رسول ص

پیغمبر پس از هجرت یازده سال بقیه عمر شریف را در مدینه گذرانید اساس دین اسلام را محکم کرد و احکام شریعت مطهره را بمسلمانان آموخت .

جنگهائی را که پیغمبر با کفار کرده است غزوات میگویند مشهورترین آنها غزوهٔ

بدر است مسلمانان در میان مکه و مدینه در مکانی که بدر نام داشت کفار مکه را
شکست سختی دادند .
دیگر غزوه احد است واحد کوهی است نزدیک مدینه در این جنگ لشکر اسلام
از کفار مکه آسیب دیدند پیغمبر مجروح وحمزه سیدالشهدا عم حضرت شهید گردید
در سال پنجم هجرت کفار قریش مدینه را محاصره کردند مسلمین بدستور سلمان فارسی
که از اصحاب پیغمبر بود خندقی کندند و دشمن را از ورود بشهر مانع شدند .
در این جنگ که بغزوه خندق معروف است علی بن ابیطالب یکی از پهلوانان
لشکر کفار را که عمرو بن عبدود نام داشت هلاک کرد میان کافران
اختلاف افتاد و بمکه بازگشتند .
حضرت رسول با یهودان و بت پرستان عربستان جنگهای دیگر نیز کرد
و آنان را بدین اسلام مشرف ساخت .
در سال هشتم هجری حضرت بمکه روی آورد کفار قریش تسلیم شدند و شهر
بدست لشکر اسلام افتاد پیغمبر بخانه کعبه درآمد و بتهای قبایل عرب را شکست



پس از این فتح در سرتاسر عربستان مخالفی باقی نماند حضرت در سال یازدهم هجری (۶۱۰ میلادی) در سن ۶۳ سالگی رحلت فرمود .

ابوبکر

باعتقاد شیعیان حضرت محمد پسر عم و داماد خود علی علیه السلام را وصی و جانشین خود قرار داد لکن سنیان معتقدند که حضرت خلیفه معین نکرد پس از رحلت پیغمبر میان مهاجرین و انصار خلاف افتاد هر دسته میخواستند امیری از خود داشته باشند بالاخره با ابوبکر پدرزن حضرت که از بزرگان قریش بود بیعت کردند و خلافت بر او قرار گرفت .

در دو سال و سه ماه مدت خلافت ابوبکر قبایلی که از اسلام برگشته بودند باز قبول مسلمانی کردند لشکر اسلام کسانی را که بدروغ دعوی پیغمبری داشتند برانداختند از جمله این پیغمبران دروغی مسیلمه کذاب بود مسلمین در زمان ابوبکر بار دیگر تمام عربستان را باطاعت خود درآوردند .
خالد ولید ملقب بسیف الله که سرداری نامدار بود بحدود ایران تاخت

و قسمتی از اراضی بین النهرین را بتصرف آورد .

مسلمین در شام نیز بر لشکر روم غلبه کردند در زمان ابوبکر حملهٔ مسلمانان

بدو همسایه بزرگ عربستان یعنی دولت ایران و روم شروع شد اما

فیروزی کامل لشکر اسلام در عهد عمر اتفاق افتاد

عمر

ابوبکر عمر بن خطاب را جانشین خود قرار داد (١٣ هجری) عمر هم از اشراف

قریش و بزرگان صحابه و پدرزن پیغمبر و مردی با تدبیر و زیرک بود .

در زمان او امور خلافت رونق یافت .

عمر با ایران و روم لشکر کشید خالد بن ولید در یرموک شام با رومیان

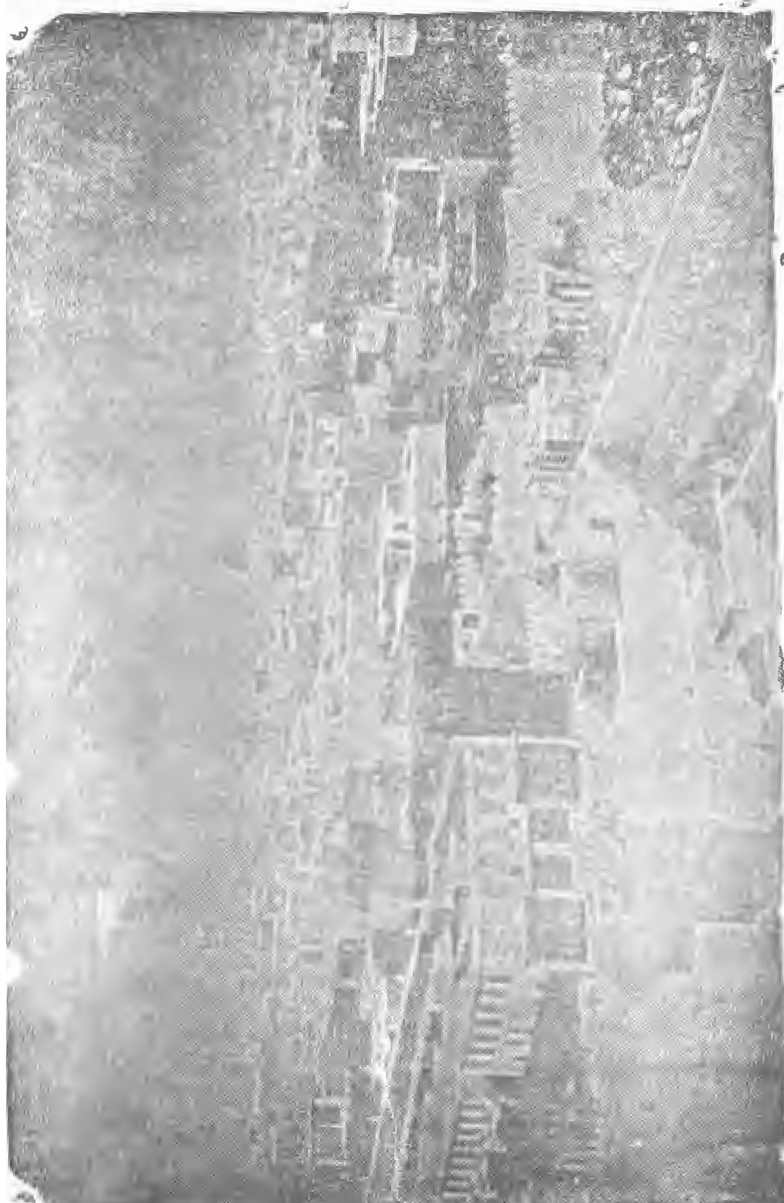
که چهار برابر بیشتر از مسلمین بودند جنگ کرد و شکستی سخت بر آنان وارد

آورد فتح یرموک مسلمانان را بر تمام شام تسلط بخشید از طرف دیگر

عمرو بن عاص مملکت مصر را مسخر کرد .

عمر در مدت ده سال خلافت از طرفی ایران را بتصرف آورده .

دولت ساسانی را برانداخت و تازیان بفرمان او تا مرو یزدگرد سوم



دنبال کردند و از طرف دیگر ممالک سوریه و فلسطین و مصر را از دولت روم گرفت .

در سال ٢٣ هجری فیروز نام ایرانی معروف بابولؤلؤ عمر را بزخم کارد کشت

جنگ قادسیه

مهمترین جنگی که بین ایرانیان و تازیان اتفاق افتاد در قادسیه نزدیک کوفه بود این جنگ سه شبانه روز دوام یافت .

ابتدا اسبان عرب از دیدن فیلهای جنگی ایران بوحشت میافتادند و مسلمین مجبور بفرار میگشتند امّا در آخر اسبان بدیدن فیل اُنس گرفتند .

شب آخر بادی سخت برخاست و ریگ بیابان را بروی ایرانیان پاشید ولی تازیان که پشت بباد داشتند صدمه ندیدند .

رستم فرخ زاد سردار بزرگ ایران که مجروح شده بود خود را در نهری افکند لکن یکی از تازیان از پی او بآب فرو رفته رستم را بیرون کشیده بکشت و خود بر تخت او برآمد و فریاد برآورد که قسم بخدا سردار بزرگ را

کشتم ایرانیان از شنیدن این خبر رو بفرار نهادند و تا تیسفون عنان
بازنکشیدند درفش کاویانی که علم بزرگ و جواهرنشان بود بدست
تازیان افتاد .

یکسال و نیم پس از این واقعه سعد وقاص سردار لشکر اسلام بپایتخت ایران
حمله برد یزدگرد سوم گریزان خود را بجلوان (سرپل زهاب) که مقامی
مستحکم بود رسانید تازیان بپایتخت ساسانیان وارد شدند و گنجهای
خسروان ایران را تصرف کردند مسلمانان از دیدن طاق کسری
که قصر سلطنتی بود چنان بحیرت افتادند که سر از پا نمی شناختند .
چیزها در این قصر یافتند که ندیده و نشنیده بودند فرش بهارستان را
که مرصع بجواهر بود قطعه قطعه کردند در خزینه پادشاهی اسبی دیدند تماماً
از زر ناب که زینش از نقره گوهرنشان بود و شتری از سیم و کره
شتری از زر ناب بدست آوردند جامهٔ یزدگرد و مهر انوشیروان
اسلحهٔ خسرو پرویز هم بچنگ تازیان افتاد این مال فراوان را
تازیان میان خود بخش کردند و سهم خلیفه را هم بمدینه فرستادند .

جنگ جلولا و نهاوند

یزدگرد در جلولا، نزدیک قصر شیرین با تازیان جنگی سخت کرد باز فتح نصیب مسلمانان شد و شاه ایران بری گریخت در یکی از جنگها هرمزان فرمانفرمای اهواز اسیر شد او را بمدینه نزد عمر بردند هرمزان در مجلس عمر آب خواست چون ظرف آبرا بدست گرفت با حال تشویش و احتیاط باطراف نگاه میکرد چنانکه گوئی میترسد در وقت آبخوردن او را بکشند. عمر گفت مطمئن باش تا این آبرا نیاشامی کشته نمیشوی هرمزان فوراً آبرا بر زمین ریخت و عمر بنابر قولی که داده بود دیگر نتوانست او را بقتل برساند

یزدگرد لشکری بزرگ در نهاوند گرد آورد و مدّتی مقاومت کرد .

چون ایرانیان در مکان مستحکمی جا بی داشتند تازیان نمیتوانستند بر آنان دست یابند ناچار شهرت دادند که عمر مرده است و قشون خود را عقب کشیدند ایرانیان فریب خوردند و از پی دشمن فراری تاختند

چون از آن محل محکم بیرون آمدند مسلمین بازگشتند و شکستی عظیم بآنها وارد آوردند
این جنگ را عرب فتح الفتوح بنامند زیرا که دولت ساسانی پس از این شکست
منقرض شد و یزدگرد در شهرهای ایران هراسان و گریزان هر شب در جائی
و هر روز در مکانی بسر برد تا پس از ده سال در مرو بدست آسیابانی که
طمع در جامه های گرانبهای او بسته بود کشته شد .

عثمان

پس از عمر عثمان بن عفان در شورائی که خود عمر ترتیب آنرا مقرر داشته بود
بخلافت انتخاب شد عثمان لیاقت و تدبیر ابوبکر و عمر را نداشت هرچند
سرداران اسلام فتوحات سابق را در شرق و غرب ادامه دادند قسمتی
از ترکستان و بعضی از بلاد شمال غربی افریقا بتصرف مسلمانان درآمد
لکن وضع داخلی خلافت در عهد عثمان دچار فساد و خرابی گردید کارها
از دست خلیفه بیرون رفت و بچنگ خویشان و بستگان او افتاد که با عدم
صلاحیت حکومت و ریاست یافتند عاقبت مسلمانان از عثمان آزرده شدند

و در سال ۳۵ هجری بر او شوریده ویرا کشتند و امر خلافت بر علی بن ابیطالب داماد و پسر عمّ پیغمبر قرار گرفت ابوبکر و عُمر و عثمان و علی را سُنّیان خلفای راشدین گویند. شیعیان خلافت را خاص علی (ع) میدانند.

علی علیه السلام

چون حضرت علی ع. بمقام خلافت رسید طلحه و زبیر که از اصحاب پیغمبر بودند با عایشه زن حضرت رسول همدست شده بعراق رفتند و با امیرالمؤمنین بنای مخالفت گذاشتند و آنحضرت را بقتل عثمان مُتّهم کردند علی در بصره با آنها جنگ کرد طلحه و زبیر کشته شدند و سپاهشان مغلوب گردید چون در این واقعه عایشه در محملی بر شتر نشسته بمیدان آمد این جنگ را جنگ جمل نام نهادند.

علی کوفه را که زمان عُمر ساخته شده بود مرکز خلافت قرار داد همهٔ کشورهای اسلامی مطیع امیرالمؤمنین علی شد مگر شام که مُعاویه در آنجا حکومت داشت و مُدّعی خلافت بود مُعاویه پیراهن خون آلود

عثمان را در مسجد دمشق آویخته و هر دم میگفت علی قاتل عثمان است .

عاقبت میان حضرت علی و معاویه کار بجنگ کشید دو لشکر در صفین

با هم جنگها کردند چون نزدیک شد که سپاه علی غالب گردد لشکر معاویه

بتدبیر عمرو عاص قرآنها بر سر نیزه کرده گفتند ما همه پیرو این کتابیم

و نباید با هم جنگ کنیم باین خدعه آتش جنگ را خاموش ساختند

و قطع گفتگو را بحکمیت واگذاشته دو لشکر از هم جدا شدند در مجلس حکمیت

ابوموسی نماینده علی فریب خورده و خلع علی را از خلافت اعلان کرد

و عمرو عاص نماینده معاویه معاویه را خلیفه خواند ولی طرفداران حضرت

نپذیرفتند .

پس از جنگ صفین علی خوارج را که سر بطغیان برداشته بودند

مغلوب کرد و عازم حمله بشام گردید در این وقت یکی از خوارج موسوم

بعبدالرحمن بن ملجم در ۱۹ رمضان سال چهلم هجری آنحضرت را با شمشیر

زهرآلود در مسجد کوفه شهید کرد مدت خلافت علی علیه السلام قریب

پنج سال بود

امیرالمومنین علی ع. علاوه براینکه پسر عم و داماد پیغمبر بود و در اسلام آوردن بر همه مسلمانان پیشی داشت دلیر و راد و جوانمرد و پارسا و دانا بود چون میخواست با همه مردمان از روی عدالت رفتار کند و همه را بیک چشم بنگرد و از بیداد ظالمان جلوگیری کند گروهی با او دشمن شدند.

پیروان علی با امام حسن علیه السلام بیعت کردند و لشکری بجنگ معاویه بیاراستند لکن کار بمصالحه کشید امام حسن از خلافت کناره کرد و پس از ده سال مسموم و شهید شد این جنگهای داخلی سالی چند مسلمین را از پیشرفت در خارج مانع گردید.

امویان

معاویه مؤسس سلطنت بنی امیه شهر دمشق شام را مقر خلافت خود قرار داده در سال ۴۱ هجری بمسند فرمانروائی نشست و بتقلید پادشاهان ایران و روم دربار و دستگاهی خسروانه برای خود آراست و خلافت را

در خانوادهٔ خویش موروثی کرد .

در عهد معاویه لشکر اسلام بسرداری یزید شهر قسطنطنیه پایتخت روم را محاصره کرد لکن بفتح آن نایل نگشت مدت خلافت معاویه ۱۹ سال و وفاتش در سال ۶۰ هجری بود .

پس از معاویه پسرش یزید بسلطنت رسید حضرت امام حسین بن علی علیه السلام با او بیعت نکرد و بدعوت اهل کوفه از مکه بعراق آمد . بامر یزید آنحضرت را در کربلا محصور و بانواع محن و مصائب مبتلا کردند و در دهم محرم سال ۶۱ هجری خود و اولاد و پیروانش بشهادت رسیدند

این رفتار یزید نسبت بخاندان پیغمبر و قتل و خرابی که بامر او در مدینه و مکه رخ داد و اعمال زشت دیگر که در مجالس از او سر میزد نامش را در تاریخ ننگین و سزاوار لعن و نفرین ساخته است . غیر از معاویه و یزید دوازده تن دیگر از بنی امیه بخلافت رسیدند و بعض آنها اقتدار و شوکت فوق العاده یافتند از جمله عبدالملک بن مروان و پسرش ولید است که فتوحات بسیار

در افریقا و ترکستان کردند حدود کشورهای اسلامی را از طرفی بحدود

اقصای ترکستان رسانیدند و از طرف دیگر باقیانوس اطلس

حجاج بن یوسف که بخونریزی و بیرحمی و بیباکی معروف است یکی از

سرداران عبدالملک و امیر عراق و خراسان بود در زمان ولید بن

عبدالملک شمال افریقا بتصرف مسلمانان درآمد و طارق که ایرانی نژاد

و از سرداران مسلمین بود از تنگه که میان افریقا و اسپانیا است

گذشت آن معبر بنام او جبل طارق خوانده شد مملکت اسپانیا جزو قلمرو

اسلام گردید .

دیگر از خلفای معروف بنی امیه عمر بن عبدالعزیز است که مردی

پرهیزکار و قانع و عادل بود و تجملات سلطنتی را که خلفا فراهم کرده بودند

ترک گفت و سادگی عهد پیغمبر و خلفای راشدین را معمول داشت ه

مردمان متملق را از درگاه راند و ناسزا گفتن بعلی بن ابیطالب را که معاویه

مرسوم نموده بود منع کرد

عباسیان

بنی امیه با اقوامی که عرب نبودند بدرفتاری میکردند و آنانرا از خود بیزار میساختند. ایرانیان تحمل این خواری و بی اعتنائی را نکرده بر بنی امیه شوریدند یکی از مردان نامدار خراسان ابومسلم طرفدار عبدالله سفاح شد که پسرزاده عباس عم پیغمبر (ص) بود عبدالله بجایت ایرانیان دولت بنی امیه را منقرض کرد و آخرین خلیفه اموی را که مروان حمار نام داشت مغلوب و مقتول نمود و خود در سال ۱۳۲ بخلافت رسید تمام کشورهای اسلامی مطیع عباسیان شدند مگر کشور اسپانیا که همچنان در دست بنی امیه ماند در مدت خلافت امویان نود سال و پایتختشان دمشق بود دومین خلیفه عباسی منصور شهر بغداد را بنا نهاد و پایتخت قرار داد.

عباسیان یکباره مقلد شاهنشاهان ساسانی شده دربار باشکوهی برای خود ترتیب دادند چون ایرانیان اسباب پیشرفت بنی عباس را فراهم آورده بودند بوزارت و امارت رسیدند.

بزرگترین خلفای این سلسله هرون الرشید است که جلال و شوکت خلافت را

بمنتهای کمال رسانید و از دولت روم مکرر خراج گرفت .

یکی از اسباب ترقی و شوکت هارون الرشید وزارت برمکیان بود

که از ایرانیان نجیب و بزرگوار و بسخاوت و دانش دوستی و کفایت

و حسن تدبیر معروف بودند لکن هارون از بسط قدرت این خانواده بیمناک شد

و برامکه را براندا خت .

هارون در سال ۱۹۸ وفات کرد این خلیفه و بیشتر خلفای عباسی با آل

علی (ع) کینه و دشمنی داشتند و همواره بآزار آنان میپرداختند .

هارون امام موسی کاظم علیه السلام را در زندان مسموم کرد .

مامون پسر هارون چون مادرش ایرانی بود بیاری ایرانیان بر برادر خود

امین غالب شد و بمقام خلافت رسید با علویان مهربانی کرد .

و علی بن موسی الرضا علیه السلام امام هشتم شیعیان را ولیعهدی خود

داد لکن پس از چندی آنحضرت مسموم شد . (۱)

---

(۱) مادر حضرت رضا علیه السلام هم ایرانی بود

مأمون علماء و حکماء را احترام میکرد در عهد او و پدرش هارون کتب علمی بسیار از یونانی و فارسی و هندی بزبان عربی ترجمه شد پس از مأمون برادرش معتصم بخلافت رسید و شهر سامره را ساخته بآنجا رفت و غلامان ترک را بخدمت خود آورد بعد ها سپاهیان ترک چنان قوّت گرفتند و گستاخ شدند که خلفا را بازیچه قرار داده بمیل خود آنانرا حبس و عزل و نصب میکردند کم کم ممالک اسلامی از اطاعت خلفای بغداد خارج شده استقلال یافتند تا بجائیکه از خلیفه جز نامی نماند آخرین خلیفه عباسی مستعصم بالله است که در سال ۶۵۶ بفرمان هلاکو خان مغول کشته شد و بمرگ او خلافت پانصد ساله بنی عباس بآخر رسید .

در عهد عباسیان شهر بغداد سرچشمه علوم و فنون و مرکز تجارت گردید عمارات عالیه و مناظر دلفریب آن شهر و جلال و شوکت دربار خلفای عباسی در آن عصر بی مانند بوده است .



یعقوب لیث صفاری

پس از انقراض دولت ساسانی دویست سال کشور ایران در دست فرماندارن عرب بود . زبان و خط فارسی تغییر کرد بیشتر ایرانیان اسلام آوردند .

نخستین بخشی که استقلال یافت خراسان بود مأمون خلیفه طاهر ذوالیمینین را که ایرانی نژاد بود فرمانفرمائی خراسان داد و او در شرق ایران قدرتی حاصل کرده دم از استقلال زد .

طاهر مؤسس سلسلهٔ طاهریان است که پایتخت آنها در نیشابور بود .

پس از خراسان سیستان از اطاعت خلفا خارج شد .

در شهر زرنگ کرسی این شهرستان مردی لیث نام به رویگری اشتغال داشت پسرش یعقوب از روزگار کودکی طبعی بلند و دستی گشاده و سری باک داشت همسالان خود را همواره مهمان میکرد و با آنها یاری و مساعدت مینمود تا بجائی که تمام آشنایان فدائی و دلباختهٔ او شدند یعقوب چون به سن رشد رسید باستعانت یاران مالی بدست آورد و همراهان را مسلح

و دلگرم کرد خود را امیر سیستان خواند (سال ۲۵۳) فارس و کرمان و خوزستان و خراسان و مازندران را متصرف شد و سلسلهٔ طاهریان را که بر خراسان حکومت داشتند برانداخته عازم فتح بغداد شد لکن از لشکر خلیفه شکست یافت .

گویند خلیفه نمایندهٔ نزد یعقوب فرستاد هنگام ورود او یعقوب بیمار بود و در کنار بستر خود شمشیری و قطعه نانی با چند دانه پیاز نهاده بفرستاده خلیفه گفت . بخلیفه بگو اگر از بستر بیماری برخاستم حوالهٔ کار من و تو باین شمشیر است اگر مغلوب شدم همین نان و پیاز که خوراک عادی من است مرا کفایت میکند هرکس خود را بقناعت عادت دهد هیچکس بر او مسلط نخواهد شد .

اما مرگ فرصت نداد و یعقوب در شهر جندی شاپور نزدیک شوشتر وفات یافت .

یعقوب در ۱۲ سال سلطنت خود قسمت بزرگی از ایران را از دست عمال خلیفه آزاد کرد و بایرانیان ثابت نمود که با همت بلند میتوان از پستی

به بلندی رسید و دشمنان کشور را برانداخت

عمرو لیث

پس از یعقوب برادرش عمرو بپادشاهی رسید و نخست با خلیفه صلح کرد
لکن این دوستی دوامی نیافت عمرو در سال ۲۸۷ بقصد تصرف ترکستان
غربی بجنگ اسمعیل سامانی لشکر کشید چون طبل جنگ کوفته شد اسب عمرو
در جولان آمده او را میان لشکر دشمن برد و اسیر شد (۲۸۷) .

گویند زندانبان در ظرفی دسته دار غذائی برای عمرو می‌پخت چون ظرف را
از آتش فرو گرفت و بطلب نمک شتافت سگی سر در آن کرد و از گرمی غذا
هراسان سر بیرون کشید دسته ظرف بگردنش افتاد و آن حیوان فرار کرد
و ظرف غذا را همچنان در گردن داشت و بهر طرف میبرد عمرو خندید
زندانبان سبب خنده پرسید عمرو گفت :

صبح امروز خوانسالار من شکایت میکرد که سیصد شتر برای بردن اسباب
مطبخ کافی نیست و اکنون می‌بینم سگی باسانی آشپزخانه و غذای مرا حمل میکند

عمرو لیث از پادشاهان هوشمند و شجاع بشمار میرود و چندین شهرستان را فتح کرد و بیست و سه سال فرمانفرمائی داشت عاقبت در زندان بغداد جان سپرد .

بعد از عمرو سلسلهٔ صفاریان تقریباً منقرض شد کسی در آن خانواده بزرگی مشهور نیست جز خلف بن احمد که فرمانده سیستان بود و به اُدبار و علماء احترام میکرد سلطان محمود غزنوی او را اسیر و شهرستان سیستان را جزو قلمرو خود کرد در این تاریخ سلسله صفاری بآخر رسید .

اسمعیل سامانی

سامانیان اولاد سامان خدات نامی هستند از نسل بهرام چوبین که در ماوراءالنهر چوپانی میکرد پسران او در مرو بخدمت مأمون خلیفه رسیده مورد نظر عنایت او شدند و چون صاحب همت و عزم بودند در شمال شرقی ایران سلطنتی باشوکت تشکیل دادند .

بزرگترین پادشاه این خاندان امیر اسمعیل است که بخردمندی و دادگری مشهور است . شهر بخارا را پایتخت خود قرار داد از طرفی لشکر بترکستان

کشیده خاقان ترک را اسیر کرد و غنیمت بسیار یافت و از طرف دیگر
برعمرو لیث غالب آمده خراسان و سیستان را بگرفت .
در باب عدل و سیاست امیر اسمعیل گفته اند که سالی با دوازده هزار لشکر
از کوچه باغهای هرات میگذشت درختان پر سیب از باغ سر بیرون کشیده
در دسترس عابرین بود اسمعیل برای امتحان نظم و ترتیب سواران خود غلامی
نهانی در آن حوالی بدیده بانی گماشت تا ببیند کسی از آن سیب خواهد چید یا نه
همه لشکریان از آنجا گذشتند و یک سیب نچیدند چون خبر باسمعیل رسید از انتظام
لشکر خود بسیار شادمان شد و دانست که بنیان سلطنتش محکم است از جمله
حوادثیکه دلیل مساعدت روزگار با اسمعیل تواند بود این حکایت است
که گویند در هرات خزینه او تهی شد و وظیفه لشکر را نتوانست برساند
سپاهیان بگرفتن اموال مردم مشغول شدند اسمعیل لشکر را از شهر بیرون برد
چون مسافتی راه پیمودند مرغی بنظر آمد که گردن بندی بمنقار گرفته میپرید
سواران از پی مرغ تاختند و دیدند گردن بند را در چاهی افکند در آن چاه

رفتند علاوه بر گردن بند چند صندوق زر و جواهر یافتند که یکی از
غلامان عمرو لیث در آن محل نهفته بود. اسمعیل با این گنج لشکریان را از
بینوائی و فقر رهائی بخشید و نیرومند شد. از عدالت امیر اسمعیل حکایات
بسیار است و کلمات حکیمانه نیز دارد.

امیر نصر سامانی

دیگر از پادشاهان بزرگ سامانی امیر نصر است که بسیار عادل و کریم
و خوشخوی و با کفایت بود سی سال پادشاهی کرده و لایت ری را بتصرف
آورد.

این شهریار دانش دوست بزبان فارسی خدمت کرده است در عهد او
کتاب کلیله و دمنه از عربی بفارسی ترجمه شد رودکی که نخستین شاعر بزرگ
ماست در زمان او میزیسته و از او محبت بسیار دیده و کلیله و دمنه را
منظم آورده است.

گویند سالی امیر نصر بهرات رفته مدتی دراز از پایتخت دور ماند اعیان

دولت و همراهان موکب او هر چند میخواستند شاه را بمقر سلطنت باز گردانند مُتیسر نمیشد کسی نمیتوانست این سخن را با شاه بگوید عاقبت برودکی مُتوسل شدند وی صبحگاهی چنگ برگرفت و در حضور امیر شعری چند که خود گفته بود برخواند از آن جمله این چند بیت است .

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
شاه ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی
ای بخارا شاد باش و شاد زی	شاه زی تو میهمان آید همی

امیر نصر چنان از شنیدن این ابیات بوجد و شوق آمد که از مجلس برخاست و بر اسب نشسته راه بخارا پیش گرفت . همراهان شاه باین تدبیر از رنج سفر آسوده شده بولایت بازگشتند .

پس از نصر سامانیان رفته رفته قدرت خود را از دست دادند امراء زیردستان خودشان هم کم کم سر از اطاعت باز زدند و سلطان محمود

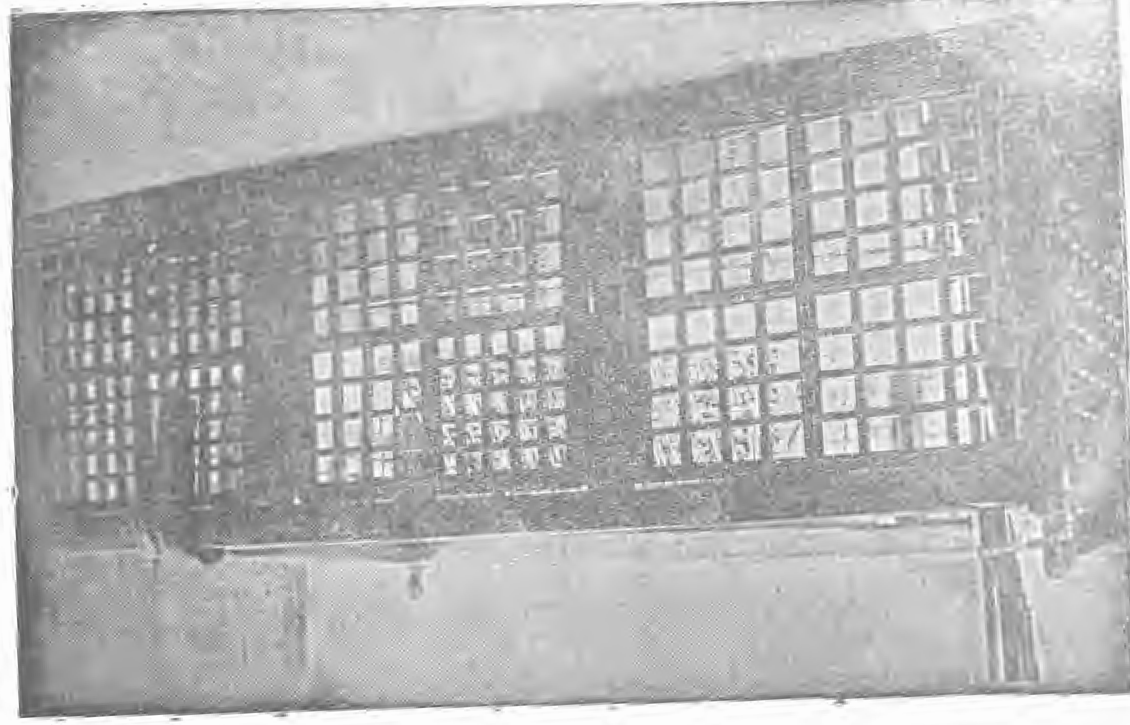
غزنوی در سال ۳۸۹ دولت سامانی را بکلی منقرض ساخت .
سامانیان از پادشاهان خوب و بزرگوار ایران بودند در ترویج علم و ادب
بسیار میکوشیدند زبان فارسی را بار دیگر زنده کردند مدت سلطنتشان
یکصد و ده سال بود اسامی آنها در این رباعی بنظم آمده است :

نه تن بودند از آل سامان مشهور — هر یک بامارت خراسان مأمور
اسمعیلی و احمدی و نصری — دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور

استادان بزرگ و شاعران نامی در زمان سامانیان میزیسته اند
مانند شهید بلخی ورودکی سمرقندی و دقیقی مروی و فارابی حکیم نامدار

سلطان محمود غزنوی

چون دولت سامانی روی بضعف نهاد امراء بزرگ از اطاعت آنان سرباز
زدند از جمله غلامی البتکین نام که امیر خراسان شده بود از سامانیان رنجید
و شهر غزنین را در افغانستان بتصرف آورده پایتخت خود کرد پس از او داماد ش
سبکتکین مردی شجاع و با عزم بود در زمان حکمرانی خود چند بار بهند لشکر کشید



قبر سلطان محمود غزنوی

وقسمتی از آن کشور را متصرف شد و بر سرتاسر افغانستان دست یافت
سبکتکین فرزند خود اسمعیل را ولیعهدی داد لکن پسر دیگرش که محمود نام داشت
سلطنت برادر را گردن ننهاد و او را معزول و زندانی کرده خود پادشاه شد
در سال ۳۸۷ .

در این اوقات چون دولت سامانی ضعیف شده بود ایلک خان ترک
بر بخارا دست یافت و دولت سامانیان را منقرض کرد سلطان محمود نیز
بخراسان تاخت آن خطه را ضمیمه قلمرو خود ساخت .
محمود از پادشاهان نامدار و جنگجو بشمار است دوازده بار برای جهاد و شکستن
بتهای بت پرستان بهندوستان لشگر کشید و بت شکن لقب یافت
محمود از این جنگها غنایم بسیار بدست آورد مشهورترین فتوحات او
در هند تسخیر بتخانه سومنات است که مکانی محکم و عبادتگاه جمعی کثیر از اهل هند بود
در این بتکده بتی دیدند که پنج گز قامت آن بود سلطان گرزی بر سر آن زد و فرمود
تا آن بت را بشکنند . بت پرستان گریان و نالان بپای سلطان افتادند

ومبلغی گزاف تقدیم کردند که از شکستن خدای آنان درگذرد سران لشکر صواب
چنان دیدند که محمود این مال فراوان را بستاند و از شکستن آن مجسمه صرف
نظر کند. سلطان گفت: «من بت شکنم نه بت فروش» آنگاه فرمان داد
که بت را قطعه قطعه کنند اتفاقاً در زیر آن مجسمه چندان جواهر و اشیاء گرانبها
بدست آمد که بدرجات از مال پیشکشی هندیان بیشتر بود.

دیگر از فتوحات سلطان محمود فتح شهر ری است که در دست پادشاهان
آل بویه بود.

سلطان محمود شاعران و دانشمندان را بسیار مینواخت و صلات گرانمایه
می بخشید از این رو درگاه او مجمع اهل ذوق و ارباب شعر و ادب شد
گویند وقتی در دربار او چهارصد شاعر حضور داشت.

حکیم فردوسی که سرآمد شعرای دوران و زنده کنندهٔ تاریخ باستان ایران است
در زمان این پادشاه میزیست و شاهنامه را بنام او کرد لکن محمود چنانکه
سزاوار بود قدر او را نشناخت و آن شاعر بزرگ را از خویش آزرده ساخت

سلطان محمود در (سنه ۴۲۱) پسر خود محمد را ولیعهدی داد و پس از ۳۴ سال سلطنت جهان را وداع گفت.

خواجه احمد حسن میمندی وزیر محمود و پسرش مسعود از مردان باکفایت بود.

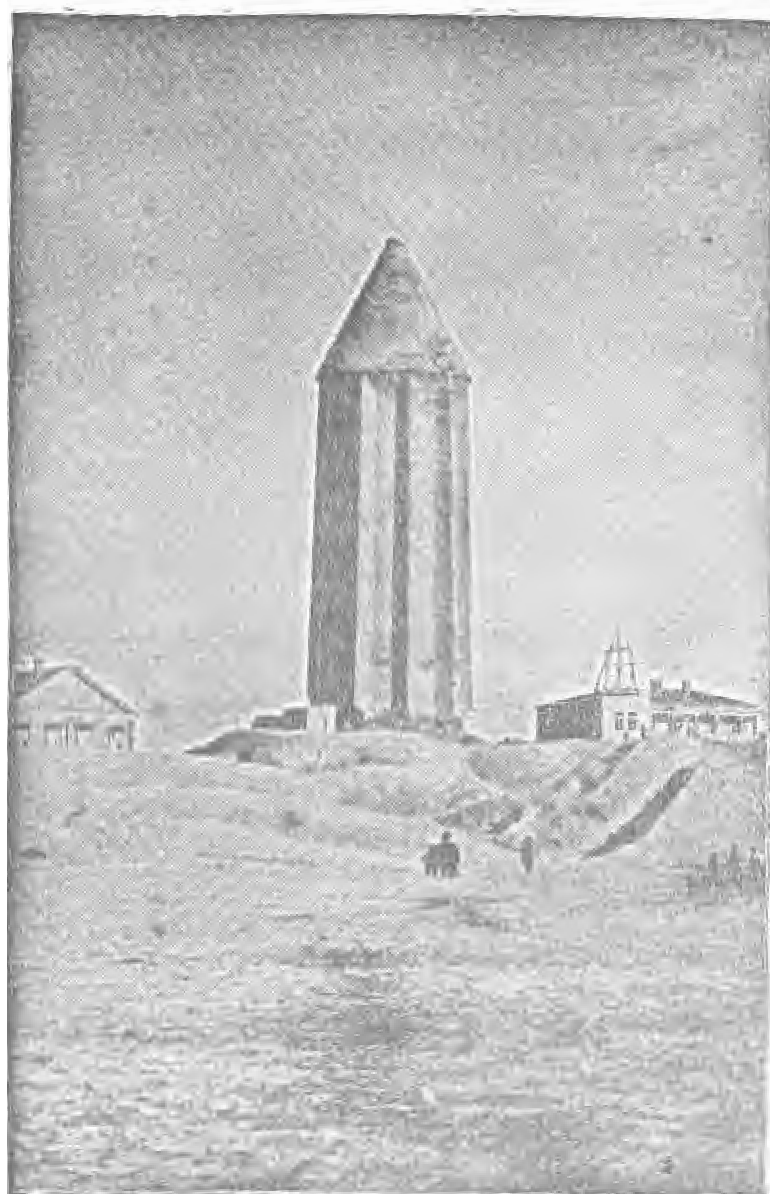
سلطان مسعود غزنوی

مسعود پسر محمود هنگام مرگ پدر در ری بود چون شنید که برادرش محمد بپادشاهی نشسته است بغزنین شتافت و برادر را بزندان افکنده خود پادشاه شد.

این سلطان نیز مانند پدرش ادبا و دانشمندان را گرامی میداشت و بکثرت انعامات او شعرا را بسرودن اشعار دلپذیر تشویق میکرد.
تاریخ بیهقی که از کتب معتبر و گرانبهای زبان فارسی است شرح وقایع زمان مسعود است.

سلطان مسعود بهندوستان و بلوچستان لشکرکشی کرد و شجاعت و جلادت بسیار آشکار ساخت قضا را عهد سلطنت او مصادف شد

باقوت گرفتن ترکان سلجوقی که برخراسان دست یافتند. این طایفه جنگجو
باجازه سلطان محمود بایران آمدند چندی مطیع غزنویان بودند درباب کثرت
این قوم مینویسند روزی سلطان محمود یکی از رؤسای سلجوقی را پرسید اگر
مارا بلشکر احتیاج افتد چند سوار بدد ما توانید فرستاد آن مرد تیری بمحمود داد
وگفت چون این تیر بایل ما فرستی صد هزار سوار بدد تو آیند سلطان گفت
اگر بیشتر لازم شود گفت این تیر دیگر را بفرست پنجاه هزار خواهند آمد
باز محمود پرسید اگر بیش باید چه کنیم مرد سلجوقی کمان خود را باو داد
وگفت چون این کمان را بفرستی هرچند لشکر که خواهی بیاید محمود از کثرت
این طایفه بیمناک وازاجازه که داده بود پشیمان شد امّا خود کرده را
چاره نمیدید - درزمان مسعود قوت این طایفه بکمال رسید بیشتر شهرهای
خراسان را بدست آوردند ناچار مسعود شخصاً بجنگ آنان رفت ودر مرو
شکست یافته فراری شد. میخواست بهندوستان بگریزد در راه بدست
امرای خود گرفتار وکشته شد (۴۳۲) .



گنبد قابوس

از این پس غزنویان ناتوان شدند و ایران را بسلاجقه واگذاشتند و خود در غزنی و هندوستان پادشاهی کردند .

قابوس

آل زیار پادشاهانی هستند که در قرن چهارم هجری بر گرگان و طبرستان و گیلان حکومت داشتند و ببعض شهرستانهای دیگر ایران از قبیل عراق و ری و اصفهان نیز دست اندازی میکردند .

مؤسس این خاندان مردی شجاع و جنگجو بود موسوم بمرداویج پس از او چند تن از آل زیار حکمرانی کردند لکن قدرت و شوکتی نداشتند و غالباً از آل بویه شکست میخوردند و بپادشاهان سامانی اطاعت میورزیدند .

معروفترین مرد این خاندان شمس المعالی قابوس وشمگیر است که یکی از نویسندگان بزرگ زبان فارسی بشمار میرود قابوس بفارسی و عربی شعر میسروده و خطی نیکو مینوشته و علما را و ادبا را تشویق میکرده است لکن با وجود این کمالات بسیار تندخو و سخت گیر بود و زیردستانرا از خود بیمناک و بیزار میساخت

چون فخر الدوله از شاهزادگان آل بویه باو پناهنده شد و عضد الدوله برای دستگیری برادر لشکر فرستاد قابوس در گرگان نتوانست بماند بخراسان گریخت پس از هیجده سال توقف در خراسان بگرگان بازگشت و چندی نگذشت که کشته شد قبرش در دشت گرگان موسوم بگنبد قابوس است کیکاوس نوهٔ قابوس صاحب کتاب قابوسنامه است که از کتب مهمهٔ نثر فارسی محسوب میشود .

عماد الدوله سرسلسلهٔ آل بویه

در لشکر مرداویج زیاری سه برادر بودند علی و حسن و احمد پسران بویه ماهیگیر از مردم دیلم گیلان . این سه جوان بسبب ابراز لیاقت و شجاعت از طرف مرداویج بحکومت بعض نواحی منصوب شدند و مردم را با خود یار کردند و مستقلاً حکمران عراق و فارس و خوزستان گشتند .

برادر بزرگتر که علی نام داشت بر خطهٔ فارس دست یافته عماد الدوله لقب یافت برادران دیگر او را بریاست پذیرفته و مطیع فرمان وی شدند

حسن که رکن الدوله لقب داشت در عراق حکمرانی میکرد و احمد که ملقب بمعزالدوله بود حکومت خوزستان یافته بغداد را بتصرف آورده و بر خلیفه مسلط شد .

چون آل بویه شیعه بودند عزاداری عاشورا را مرسوم کردند .

گویند چون عمادالدوله شیراز را گرفت و یاقوت والی خلیفه را بیرون کرد روزی خیاطی را خواست که لباس برایش بدوزد اتفاقاً لباسهای گرانبهای یاقوت نزد خیاط مانده بود و هیچکس از آن اطلاع نداشت عمادالدوله برای اندازه گرفتن لباس بملازمان خود فرمود چوب بیاورید خیاط بگمان اینکه قصد چوب زدن او را دارد بپای شاه افتاد و گفت مرا ببخش تا هرچه در نزد من است بخدمت آورم .

مدت پادشاهی عمادالدوله شانزده سال و وفاتش در سال (۳۳۹) بود

عضدالدوله

عمادالدوله چون پسر نداشت برادرزاده خود عضدالدوله پسر رکن الدوله را



بند امیر در فارس

بولیعهدی برگزید عضدالدوله شهریاری بزرگ و عادل و عاقل بود شعرا
و فضلا را مینواخت و مؤلفین را گرامی و معزز میداشت .

این پادشاه بآباد کردن شهرها و ساختن عمارات و ابنیه بسیار مایل بود
در بغداد و شیراز بیمارستانها ساخت و در نجف و کربلا بناهای باشکوه
از خود بیادگار گذاشت در فارس بر رودخانه کر سدی بست که اکنون
بر جای است و بند امیر نام دارد .

در عهد این شهریار رعیت آسوده و مرفه میزیست و هر جا خرابی بود
رو بآبادی گذاشت

سبب پیشرفت آل بویه آن بود که با یکدیگر یگانگی کامل داشتند و احترام بزرگتر را
نگاه میداشتند تا این یگانگی برقرار بود بنای سلطنتشان مستحکم و آفتاب دولتشان
تابان بود اما پس از عضدالدوله آن اتحاد بهم خورد و جمعیت رو به پریشانی نهاد
و عاقبت دولت آل بویه بدست سلجوقیان منقرض شد (سال ۴۴۷)

ابن عمید و صاحب عباد که از رجال نامدار ایرانند وزارت آل بویه را داشتند
از شعرا، غضائری رازی و از حکما شیخ الرئیس ابن سینا معاصر آل بویه بوده اند

مدت پادشاهی غزنویان در ایران پنجاه سال بود .
شعرای بزرگ مانند فردوسی و عنصری و فرخی و عسجدی و دانشمندان
نامی مانند ابو الفتح بستی و ابوریحان بیرونی معاصر غزنویان بوده اند

طغرل سلجوقی

در اواخر عصر سامانیان سلجوق نامی از امرای دشت قبچاق بسبب تنگی چراگاه
با قبیله خود بماوراءالنهر آمده اسلام اختیار کرد در سال ۴۲۶ هجری
دو برادر از پسرزادگان سلجوق یکی چغری بیک و دیگری طغرل بیک با اجازه
سلطان محمود غزنوی از رود جیحون گذشته بحدود خراسان آمدند
و کم کم شهرهای خراسان را گرفته سلطان مسعود غزنوی را شکست دادند
و صاحب اختیار ایران شدند

طغرل بیک رئیس سلجوقیان در سنه ۴۳۱ بپادشاهی نشست و سلسلهٔ
سلجوقی را که بیش از ۱۵۰ سال بر تمام ایران حکمرانی کردند تأسیس نمود
سلجوقیان کشور ایران را که نزدیک دویست سال تحت حکم خلفا و قریب

دویست سال هم میان صفاریان و سامانیان و آل زیار و آل بویه و غزنویان محل نزاع بود تحت یک سلطنت درآورده کشورهای دیگر را هم مانند بین النهرین و سوریه و فلسطین و آسیای صغیر و ارمنستان و گرجستان غربی بر آن افزودند .

طغرل پس از فتح ایران روی ببغداد نهاد و باوجود کمال قدرتی که داشت بپاس احترام قائم خلیفه شرط ادب بجای آورد با سران لشکر پیاده و بی صلاح بحضور رفت و بخاک افتاد و زمین خدمت بوسه داد خلیفه برسم عباسیان جامه سیاه پوشیده بر تختی زرین نشسته و عصای منسوب به پیغمبر (ص) را در دست گرفته بود . طغرل را از زمین برداشت و در کنار خود بر تختی زرنگار جای داد پس از آن فرمانی خواندند که طغرل بیک را پادشاه مسلمین عالم معرفی میکرد و بعلامت سلطنت او بر هفت اقلیم هفت خلعت و هفت غلام باو بخشیدند و دو شمشیر بر کمرش بستند یعنی فرمانروائی شرق و غرب عالم تراست

طغرل از مردان نامدار آسیاست قوم خود را از چوپانی بپادشاهی آسیای غربی رسانید و دولتی نیرومند تأسیس کرد پس از ۲۳ سال سلطنت در ییلاق تجریش در سنه ۴۵۵ وفات یافت .

وزیرش عمید الملک کندری از رجال نامی و نویسندگان زبردست بشمار میرود بفرمان او دیوانها و دفترها را از عربی بفارسی نقل کردند .

الب ارسلان

برادرزادهٔ طغرل که الب ارسلان نام داشت پس از او بپادشاهی رسید و خواجه نظام الملک حسن طوسی را که از مردان نامدار ایران است وزارت خویش داد در زمان این پادشاه و وزیر کشور سلاجقه از سمت مشرق و مغرب وسعت یافت و کشور آبادان گشت .

از وقایع زمان الب ارسلان جنگ با رومیان است گویند هنگام عرض لشکر که نام سپاهیان را برای جلوگیری از لشگر روم مینوشتند سواری کوتاه و لاغر در میان سپاه بود نویسنده بچشم حقارت در او نظر کرد و خواست اسم او را ننویسد ، آلب ارسلان گفت بنویس شاید همین مرد قیصر را اسیر کند

قضا را در روز جنگ همان مرد تیرزن رومانوس دیوجانوس قیصر روم را دستگیر کرد الب ارسلان از راه جوانمردی قیصر را زنهار داده بکشور خود باز گردانید . الب ارسلان پس از غلبه بر رومیان بطرف ترکستان لشکر کشید در کنار رود جیحون یوسف نامی را که مستحفظ قلعهٔ بود پیش خواند و از او احوال میپرسید یوسف جوابهای درشت داد شاه برآشفت و فرمود تا او را سیاست کنند آن مرد کارد برکشید و بطرف سلطان دوید . لشکریان خواستند که وی را باز دارند الب ارسلان که بتیراندازی خود اطمینان داشت میل کرد که خود او را بکشد بانگ برزد که بگذارید بیاید پس سه تیر پیاپی بیوسف انداخت تیرها بخطا رفت یوسف رسید و الب ارسلان را در عین جوانی و قدرت و کامرانی بضرب کارد از پای درآورد (سال ۴۶۵)

ملکشاه

پس از الب ارسلان پسرش جلال الدین ملکشاه بسعی خواجه نظام الملک تاج و تخت رسید با عم خود قاورد که مدعی سلطنت بود مصاف داده او را دستگیر

هلاک کرد.

مدت بیست سال که ملکشاه بر تخت شاهی و خواجه نظام الملک بر مسند وزارت

جای داشتند بهار دولت سلجوقیان بود هم قلمرو آنان وسعت یافت و هم

مردم آسوده و مرفه شدند از حسن تدبیر این وزیر بزرگ ایران چنان

امن شد که در سرتاسر کشور کسی یارای راهزنی نداشت .

گویند ملاحان رود جیحون از خواجه نظام الملک مزد خواستند او حواله بانطاکیه

شام نوشت ملاحان شکایت بملکشاه بردند که ما این مسافت را چگونه طی کنیم

و خود را بشام رسانیم . سلطان از خواجه سبب پرسید گفت قصدم اینست

پس از ما بدانند که وسعت کشور بچه اندازه و حکم پادشاه از کجا تا کجا روان بوده است

ملکشاه کمتر در جائی آرام میگرفت همواره در کشور گردش میکرد و در راهها

پل و کاروانسرا و آب انبار میساخت و رعیت را از داد خود شادکام

میداشت امیر معزی ملک الشعرای او گوید :

عادت او روز و شب گرد جهان گردیدن است   آفتاب است او که از گشتن نیاساید همی

دولت سلجوقی از لیاقت شاه و تدبیر وزیر بجائی رسید که در تاریخ ایران کمتر مانند دارد. لکن ملکشاه در آخر کار نظام الملک را معزول کرد و آن مرد بزرگوار گفت گمان مدار بی من سلطنت تو پایدار بماند تاج شاهی تو و دستار وزارت من بهم بسته است اگر این بیفتد آن نیز خواهد افتاد. چندی نگذشت که خواجه بدست یکی از اسمعیلیان کشته شد و چنانکه گفته بود ملکشاه نیز پس از یک ماه جهان را بدرود گفت (سال ۴۸۵).

این پادشاه در ترویج علوم و فنون کوشش بسیار داشت بفرمان او حکیم عمر خیام نیشابوری که از شعراء و حکمای بزرگ ایران است نقص تقویم را رفع و تاریخ جلالی را وضع کرد.

سُلطان سنجر

پس از وفات ملکشاه بین شاهزادگان نفاق افتاد مدت سیزده سال چند تن از پسران ملکشاه پی در پی بسلطنت نشستند آخرین آنها که سنجر نام داشت مخالفین را باطاعت خویش درآورد و باستقلال پادشاهی کرد.

در این دوره بعضی ایالات دور دست مستقل شدند از جمله سلجوقیان آسیای صغیر

دولتی تشکیل دادند که تا ظهور ترکان عثمانی دوام داشت سلطان سنجر اگرچه عظمت دولت سلجوقی را بپایهٔ عهد ملکشاه نتوانست برساند لکن در مدت چهل سال تاجداری خود با مخالفان داخل و خارج ۱۹ جنگ نمود و شکوه و عظمت دولت سلجوقی را تا حدی تجدید کرد پایتختش مرو بود .

بهرام شاه غزنوی هر سال خراجی بسلجوقیان میداد چون تعلل کرد سنجر او را مغلوب و مطیع ساخت . این پادشاه توجه کامل بتربیت و نوازش ادبا و دانشمندان داشت دربارش از حیث اجتماع شعرا نظیر درگاه سلطان محمود غزنوی است از عرفا حکیم سنائی غزنوی و از شعرا امیر معزی و انوری و ادیب صابر معاصر سنجر بوده اند .

سلطان سنجر در آخر عمر بدست ترکان غز گرفتار شد قوم وحشی غز در خراسان خرابیها کردند و فتنه ها انگیختند گویند روزها سنجر را بر تخت می نشاندند و باسم او فرمان میدادند و شبها او را در قفسی آهنین حبس میکردند پس از سه سال اسیری موفق بفرار شد و سال بعد در ۷۲ سالگی وفات کرد .

بعد از این سلطان دولت سلجوقی بسیار ناتوان شد چند تن که خود را پادشاه خواندند

از سلطنت جز نامی نداشتند امراء و اتابکان کشور را تجزیه کردند عاقبت آخرین
پادشاه سلجوقی طغرل سوم در جنگ با علاءالدین تکش کشته شد و چراغ خاندان
سلجوقی خاموش گردید (سال ۵۹۰) .

حسن صباح

اسمعیلیه فرقه از شیعه هستند که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام پسر او اسمعیل را
امام میدانند . در زمان ملکشاه سلجوقی مردی زیرک و کاردان بنام حسن صباح
مروج این مذهب در ایران شد حسن صباح مردی دانشمند و مستعد بود چون خواجه
نظام الملک نگذاشت در کارهای دولتی ترقی کند برای خود دستگاه ریاست
مذهبی درست کرد . پیروان او را فدائیان یا ملاحده مینامند . در معابر سخت
در کوههای بلند قلاعی ساختند و خود پنهان و آشکار بآزار مردم پرداختند
و در سراسر مملکت فتنه برانگیختند . از بزرگان و صاحبان قدرت هر کس
با این طایفه مخالفت میورزید چیزی نمیگذشت که کشته میشد . بسیاری از
علماء و بزرگان را کشتند و بیم خود را در دلها جای دادند حتی بعضی از

پادشاهان سلجوقی را نیز زخم زدند و تهدید کردند که دیگر مانع پیشرفت مقاصد آنها نباشند. از جمله بزرگان که بتیغ این طایفه هلاک شد خواجه نظام الملک وزیر بود چون سلجوقیان و خوارزمشاهیان از عهدهٔ دفع این قوم برنیامدند کار آن گروه قوت گرفت.

پس از حسن صباح هفت تن از پیروان او ریاست یافتند هلاکو خان مغول ملاحده را از میان برداشت.

در احوال حسن صباح گویند چون بالموت قزوین که قلعهٔ محکم بر فراز کوهی بلند بود رفت بحاکم آن قلعه گفت من در اینجا مالک ملکی نیستم بقدر یک پوست گاو زمین بمن بفروش که بر آن نماز و عبادت کنم حاکم آن مقدار زمین را از قلعه باو فروخت حسن صباح پوست گاوی را تسمه های باریک برید و بدور قلعه کشید و گفت تمام این قلعه ملک من است پس حاکم را از آنجا بیرون کرد و خود در آن محل محکم آسوده ماند نظیر این افسانه مینویسند که سلطان سنجر لشکر بدفع این طایفه کشید شبی در سراپرده خفته بود چون صبح چشم باز کرد در کنار بستر خنجری بزمین فرو رفته و کاغذی بر دستهٔ آن دید تعجب و شتاب تمام آن مکتوب را

بر داشت و نظر کرد نوشته بود، ای سنجر بپرهیز از دستی که این خنجر را بزمین سخت فرو برده است که در سینهٔ نرم تو بهتر میتوانست فرو ببرد ولکن با جانب تو رعایت کردیم سنجر هراسان شد و خیال حملهٔ باسمعیلیه را از سر بیرون کرد و آنها را بحال خود گذاشت.

خوارزمشاهیان

غلامی از غلامان ملکشاه سلجوقی انوشتکین نام بحکومت خوارزم رسید. در زمانیکه دولت سلجوقی رو بضعف نهاد اولاد انوشتکین دم از استقلال زدند و یکی از خوارزمشاهیان که علاءالدین تکش نام داشت بهدستی اتابکان آذربایجان با طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی جنگ کرد. در این جنگ نخست طغرل فاتح شد و از غروری که داشت دشمن را حقیر و بیچاره شمرد و بشراب خوردن مشغول شد. دشمنان خبر یافتند و دوباره بجنگ آمدند. پادشاه سلجوقی در حال مستی بر اسب نشست و در میدان شعری چند از شاهنامه برخواند و گرز را بگردش درآورد. اما شراب کار خود را کرد و گرز از دست او رها شد و بپای

اسبش خورد اسب غلطید و سوار بر زمین افتاد دشمنان در رسیدند و او را
کشتند و بمرگ او دولت سلجوقی منقرض گردید .

دیگر از خوارزمشاهیان سلطان محمد است که بیشتر شهرستانهای ایران و ترکستان
و افغانستان و قسمتی از هندوستان را بتصرف آورد لکن عهد او مصادف
شد با هجوم قوم خونخوار و لشکر قهار مغول که از مغولستان چین بر کشور ایران
حمله آوردند سلطان محمد فرار کرد و خود را در یکی از جزایر دریای خزر
پنهان ساخت و آنجا در سنه ۶۱۷ بخواری مرد در حالی که کفن نداشت .

پسرش سلطان جلال الدین که از مردان دلیر بود با لشکر کم بر سپاه مغول
چندین بار حمله برد و غلبه کرد عاقبت خود چنگیز بدفع او آمده جلال الدین را در کنار
رود سند شکست داد این جوان دلاور بخت در مقاومت با مغول چنان شجاعتی
از خود آشکار ساخت که چنگیز را در شگفت افکند ولی عاقبت از پیش لشکر مغول گریخته
بکوهستان کردستان گریخت و در آنجا مفقود یا کشته شد

از شعرا و نویسندگان نامی رشید وطواط دبیر مخصوص و مداح این سلسله بوده است

اتابکان

پادشاهان سلجوقی را رسم چنین بود که امیری از امرا را بتربیت فرزندان خود گماشته وی را اتابیک یعنی پدر بزرگ می نامیدند و بحکومت ولایتی نصب میکردند در وقت ضعف دولت سلجوقی در آذربایجان و فارس دو سلسله استقلال یافتند.

۱ـ اتابکان آذربایجان

مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان غلامی است ایلدگز نام بعد از او دو پسرش محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان بفرمانروائی رسیدند دوره حکمرانی آنها قریب هشتاد سال بود بشعراء و فضلا مهربانی میکردند نظامی و خاقانی و ظهیر فاریابی از شعرای بزرگ ایران معاصر ایشان بوده اند.

در احوال ایلدگز مینویسند که برده فروشی غلامی زشت و ضعیف داشت ایلدگز نام که کسی او را نمیخرید روزی تاجری نزد او آمد و چهل غلام از او خرید فروشنده ایلدگز را هم بتاجر بخشید. مرد بازرگان غلامان را بوزیر سلطان مسعود سلجوقی عرضه کرد وزیر همه غلامان را خرید و ایلدگز را رد نمود ایلدگز بگریه افتاد و گفت

ای وزیر این غلام را همه بمیل خاطر خریدی مرا هم برای خاطر خدا بخر گفتار او

در وزیر مؤثر افتاد و او را خریداری کرد چون این سخن بسلطان مسعود گفتند

امر داد تا ایلدگز را تربیت کردند سواری و تیراندازی آموختند. کم کم چالاکی

و لیاقت و هوش فطری او بروز کرد و از امرای پادشاه شد و عاقبت کارش

بحکمرانی آذربایجان کشید.

۲ـ اتابکان فارس

این خاندان که صد و بیست سال در فارس سلطنت کرده اند چون جدشان سلغر

نام داشته بسلغریان معروفند اتابکان سلغری مملکت فارس را از هجوم قوم

وحشی مغول حفظ کردند هدیه و تحفه بسیار با مرای مغول فرستادند و خراج

بعهده گرفتند و باین تدبیر فارس از قتل و غارت رهائی یافت

اتابکان فارس با رعایا بعدل و انصاف رفتار میکردند و بناهای عالی در فارس ساختند

معروفترین آنها اتابک سعد بن زنگی و پسرش ابوبکر است که شیخ سعدی کتاب

بوستان را بنام او تألیف کرده است.

چنگیز خان



گنبد سلطانیه

مغولستان در شمال شرقی ترکستان واقع است تموچین نامی از خان زادگان مغول

در سایه لیاقت و کاردانی قبایل وحشی و بیابان گرد مغولستان را مطیع خود ساخته

چنگیزخان (خان بزرگ) لقب یافت.

آنگاه چین و ترکستان شرقی را هم مسخر کرده با کشورهای خوارزمشاهیان همسرحد شد

و با سلطان محمد خوارزمشاه در مقام دوستی برآمده تجار ایرانی که نزد او

رفته بودند مهربانی کرده عده را برای خرید اشیاء بایران فرستاد در سرحد

ایران (شهر اُترار) حاکمی بود که بطمع زر بسیاری که سوداگران همراه داشتند

آنان را بکشت.

چنگیزخان برای انتقام در سال ۶۱۵ با لشکری جرار بترکستان غربی

روی آورد سلطان محمد را مغلوب و شهرهای پرجمعیت و آباد را با خاک یکسان کرد

و مردم را از دم تیغ گذرانید. یکی از پسران چنگیزخان شهرهای خراسان را ویران

ساخت در نیشابور حکم داد که آب بعمارات ببندند و همه مردم شهر را کشتند حتی سگ

و گربه را نیز زنده نگذاردند.

لشکر مغول سراسر خاک ایران را بتصرف آوردند هر جا را آباد دیدند ویران ساختند

و هر کس را در مقابل یافتند بخاک هلاک افکندند .

گویند چنگیز خان بیکی از علما گفت کاری را که من کرده ام تا قیامت باز خواهند گفت
آن مرد دانشمند پاسخ داد تو کسی را باقی نمیگذاری که خبر جهانگیری و قتل عام ترا
آیندگان برساند .

حمله مغول سخت ترین آفتی است که بر کشور ایران وارد شده جز قسمت جنوب که
بتدبیر اتابکان فارس از این آتش جهانسوز محفوظ ماند باقی شهرستانهای ایران
با خاک یکسان شد و از آن تاریخ ادبیات و علوم و بدایع و آثار تمدن ایران
رو بزوال نهاد .

گویند شخصی در خراسان از یکنفر بخارائی پرسید لشکر مغول در ولایات شما چه کردند
جواب داد : (آمدند و کشتند و سوختند و رفتند) لشکریان مغول شفقت و رحم
و خستگی و ملال از جنگ را نمیدانستند از کشتن باک نداشتند و روز و شب اگر در جنگ
و تاختن بودند خسته نمیشدند . چنگیز خان هیچگاه نمیگذاشت لشکریانش تن پروری
و راحت جوئی عادت کنند اگر جنگی پیش نمی آمد فرمان شکار میداد سواران دو طرف



امیر تیمور

دشت حلقه میزدند و کم کم دایره را تنگ میکردند هر شکاری که در این میان بود از ترس بمرکز دایره می آمد آنگاه چنگیز و سران سپاه بکشتن و گرفتن شکار میپرداختند و از خون آنجانوران روی زمین را لعل فام میکردند .

هلاکو خان و اولاد او

چنگیز کشور پهناور خود را که عبارت بود از بیشتر کشورهای آسیا و نصف اروپا میان پسرانش بخش کرد یکی از آنان که اوکتای قاآن نام داشت و بسخاوت معروفست بر دیگر برادران ریاست یافت .

هلاکو خان نوه چنگیز در سال ۶۵۳ مأمور شد که بار دیگر بایران لشکر کشیده هر جا را که باقی است مسخر کند هلاکو بایران آمده پس از قلع و قمع اسمعیلیه و خراب کردن حصارهای آنان بجانب بغداد رهسپار شد در این وقت آخرین خلیفه عباسیان المستعصم بالله بانهایت ضعف و عدم کفایت در بغداد میزیست گویند خواجه نصیرالدین طوسی که از حکمای بزرگ ایران بود و مذهب شیعه داشت هلاکو خان را بتسخیر بغداد ترغیب کرد لشکر مغول در سال ۶۵۶ دارالخلافه بغداد را گرفت

گویند خلیفه را در نمد پیچیدند و چندان مالش دادند که جهان را بدرود گفت و دورهٔ خلافت عباسیان که بیش از پانصد سال دوام یافته بود بآخر رسید .
هلاکو مراغه را پایتخت قرار داده خواجه نصیر الدین طوسی بامر هلاکو در مراغه رصدخانهٔ بنا کرد که هنوز آثارش باقیست .

اولاد هلاکو خان چندان کار مهمی نکردند بعضی از آنان بدین اسلام درآمدند .
معروفترین آنها غازان خان نوادهٔ هلاکو است که سخی و کریم بود و مردم را بزراعت و آباد کردن خرابه ها تشویق میکرد .

پس از وی برادرش الجایتو معروف بسلطان محمد خدابنده در سال (۷۰۳) بسلطنت رسید این پادشاه مذهب شیعه داشت و با مردم بعدل و انصاف رفتار میکرد شهر سلطانیه را بنا نهاد و هنوز گنبد سلطان خدابنده در آن شهر برپاست .
آخرین پادشاه مقتدر مغول ابوسعید بهادرخان است که ۱۹ سال پادشاهی کرد و در سال ۷۳۶ وفات یافت پس از او امراء خودسر بجان هم افتاده همواره با یکدیگر در جنگ بودند مهمترین سلسله هائی که بعد از مغول در شهرستانهای ایران



فرمانروائی کردند جلایریه و چوپانیان وآل مظفر بودند .

از حکما خواجه نصیر الدین طوسی و از عرفا شیخ عطار و جلال الدین رومی

و از مورخان عطاملک و رشید الدین فضل الله معاصر مغول بوده اند

امیر تیمور گورکان

هنوز مردم ستمدیدهٔ ایران از زیر بار فتنهٔ مغول قد راست نکرده روی آسایش

ندیده بودند که گرفتار تاخت و تاز تیمور شدند و بار دیگر خاک ایرانرا از خون مردم

بیگناه رنگین ساخت .

تیمور گورکان یکی از امرا قبایل ترکستان بود از کودکی چنان تحمل سختی و گرسنگی

عادت کرده و بسواری و بیابان نوردی و جنگ و غارت خو گرفته بود که

از هیچ حادثهٔ روی برنمیگردانید و هیچ واقعهٔ عزم او را سست نمیکرد .

در جوانی با چند سوار بخدمت رؤسا و امرای ترکستان سیستان رفت و چند سال

بسرگردانی روزگار میگذرانید در جنگی پایش آسیب دید و از این رو تیمور لنگ خوانده شد

چون مردی دلاور و دارای عزم بود از هر طرف سواران بخدمتش روی آوردند

و لشکری براو گرد آمد ترکستان را در (۷۷۱) بدست آورده سمرقند را پایتخت کرد

خود را پادشاه خواند آنگاه بتسخیر ممالک همسایه پرداخت حملات امیر تیمور را یورش

نامیده اند در مدت ۱۵ سال چندین بار بایران یورش برد و تمام شهرهای ایران و بین النهرین

و آسیای صغیر را بتصرف آورد در خاک روسیه تا مسکو پیشرفت و در هندوستان

تا دهلی لشکر راند سلطان عثمانی ایلدرم بایزید را دستگیر و در قفس آهنین حبس کرد

از آسیا جز کشور چین جای مهمی نماند که بدست او گشاده نشد .

بالاخره در سال ۸۰۷ در سفری که برای فتح چین میرفت در اترار بواسطه بسیار

نوشیدن عرق جهان را بدرود گفت پایتختش سمرقند بود .

تیمور دلاوری بیباک خستگی ناپذیر و خونخوار بود عمر او از ۲۱ تا ۷۰ سالگی

همه در جنگ و جدال گذشت .

امیر تیمور میگوید روزی از دشمنان گریختم و بخرابه پناه بردم و چند ساعت تنها

در آن ویرانه ماندم در فکر پریشانی و بدبختی و عاقبت کار خود بودم ناگاه

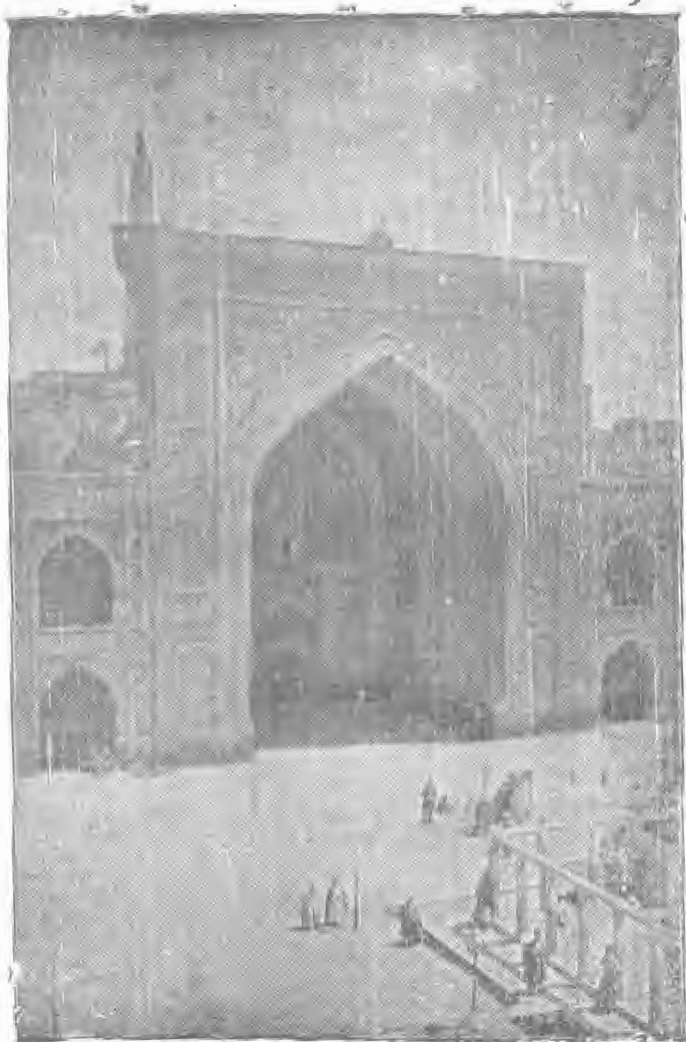
چشمم بموری افتاد که دانه بزرگتر از خود بدهان گرفته از دیوار بالا میرود

چون بقیهٔ راه میرسد دانه بزمین می افتد بار دیگر مور بطلب دانه آمده آنرا از همان راه بالا میبرد شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد تا عاقبت دانه را ببالای دیوار رسانید و بمقصود نایل شد از دیدن این جهد و صبر قوتی در من پیدا شد با خود گفتم باید از مور پند گرفت و با هر سختی و مشقتی صبر کرد تا کار بپایان نرسد نباید دست برداشت .

اولاد امیر تیمور

میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور برخلاف پدر پادشاهی صلح جو و بردبار بود و پدر جهانگیری کرد و او جهانداری در ۴۳ سال روزگار سلطنت خود جز با خویشانش که مدعی تاج و تخت بودند زد و خوردی نکرد در عهد او خرابی یورشهای تیموری رو بآبادی نهاد پایتختش هرات بود که عمارات زیبا در آن ساخت و آنجا را پایتخت و بزودی مرکز علماء و شعرا و صنعتگران زمان کرد گوهرشاد آغا زن میرزا شاهرخ بانی مسجد گوهرشاد است که هنوز در مشهد بنام او باقی است .

الغ بیک پسر میرزا شاهرخ پادشاهی دانشمند بود با مراد غیاث الدین جمشید کاشانی



مسجد گوهرشاد در مشهد

در سمرقند زیجی بست که بزیج الغ بیگ مشهور است . از میان پادشاهان گورکانی که پس از الغ بیگ بسلطنت رسیدند آخرین پادشاه این سلسله در ایران سلطان حسین بایقرا معروفست . این پادشاه سی و هشت سال کشورداری کرد . خود و وزیر دانشمندش امیر علیشیر در ترویج علوم و فنون و احترام شعراء و علماء جدی بلیغ کردند و نقاشان و صنعتگران را تشویق نمودند در آخر کار دولت گورکان ضعیف شد و دو دشمن بزرگ آنان طایفه قره قوینلو و آق قوینلو قوت گرفتند .

طایفه قره قوینلو چون شکل گوسفند سیاهی بر بیرق خود نقش کرده بودند باین نام خوانده میشدند رئیس آنان قرایوسف پس از مرگ تیمور بر قسمتی از شهرستانهای ایران دست یافت طایفه آق قوینلو شکل گوسفند سفیدی بر بیرق خود رسم کرده بودند رئیسشان اوزن حسن نام داشت سلطنت ترکمانان قره قوینلو را بر انداخت و پادشاه بعضی شهرستانهای ایران شد . این سلسله هم بدست شاه اسمعیل صفوی منقرض گشت (۹۰۸ هجری)

از عرفا . شاه نعمت الله - شیخ محمود شبستری - جامی از شعراء - خواجه عراقی - حافظ - [illegible] - عبید زاکانی - [illegible] [illegible]

شاه اسمعیل صفوی

صفویه اولاد عارفی بودند موسوم بشیخ صفی الدین که در اردبیل خانقاه و مریدان بسیار داشت نخستین شخصی که ازاین خاندان بپادشاهی رسیده اسمعیل است که درچهارده سالگی (۹۰۶) شروانشاه را مغلوب کرده برطایفه آق قوینلو غالب آمده خطه آذربایجان راگرفت وتبریزرا پایتخت قرارداد و دراندک زمانی بر تمام ایران دست یافت .

شاه اسمعیل مذهب شیعه را رسمیت داد چون سپاهیانش کلاهی سرخ بر سر داشتند آنانرا قزلباش گفتند

دولت صفویه بزرگترین دولتی است که پس از ساسانیان در ایران تشکیل یافت پادشاهان این سلسله بشمشیر و تدبیر مملکت پرآشوب ایران را قرین امن و امان ساختند مردم را به تجارت و زراعت و کسب علوم و فنون تشویق نمودند و حدود کشور را از دجله تا جیحون و از جبال قفقاز تا دریای عمان رسانیدند

شغل مهم صفویه جنگ با دو دشمن بزرگ بود ترکان عثمانی از طرف مغرب

طایفه ازبک از جانب مشرق.

در زمان شاه اسمعیل شخصی از اعقاب چنگیزخان موسوم به شاهی بیک رئیس طایفه ازبک از ترکستان غربی بخراسان دست اندازی میکرد و در جنگ با شاه اسمعیل کشته شد.

دشمن دیگر شاه اسمعیل ترکان عثمانی بودند. عثمانیان در آسیای صغیر قوت گرفته و شهر قسطنطنیه را گرفته دولتی بزرگ تشکیل داده بودند چون مذهب سنت داشتند با ایرانیان که شیعی مذهب بودند خصومت میکردند.

در دشت چالدران نزدیک خوی میان لشکر عثمانی و ایران جنگ افتاد شاه اسمعیل شجاعت و جلادت بزرگی آشکار ساخت با شمشیر برهنه بر سپاه عثمانی حمله برد و صف آنها را از هم دریده خود را بتوپخانه رسانید و زنجیر توپ را با شمشیر پاره کرد و چند توپچی را گردن زد اما چون عثمانیها با توپ و تفنگ جنگ میکردند و سپاه ایران هنوز اسلحهٔ آتشین نداشت شاه اسمعیل شکست خورد و سلطان سلیم عثمانی وارد تبریز شد لکن چند روز بعد مجبور به بازگشت شد.

شاه طهماسب

شاه اسمعیل در سال ۹۳۰ درگذشت چون پسرش شاه طهماسب هنگام جلوس بیش از یازده سال نداشت امراء و اعیان تا چندی کارهای کشور را در دست گرفتند و با یکدیگر بزد و خورد پرداختند و ازبکان در خراسان دست بتاراج نهادند شاه طهماسب پس از رسیدن بحد رشد نخستین کاری که کرد مطیع ساختن امراء و استقرار نظم داخلی مملکت بود آنگاه بدفع دشمنان خارج همت گماشت و قزوین را پایتخت خود قرار داد .

این پادشاه نیز مانند پدر در شرق و غرب گرفتار ازبکان و عثمانیان بود. طایفهٔ ازبک هر سال بخراسان دست اندازی میکردند و با غنیمت بسیار باز میگشتند . شاه طهماسب مکرر لشکر بخراسان برد و عبدالله خان رئیس ازبکان را شکستی سخت داد . در سال ۹۴۰ سلیمانخان قانونی سلطان عثمانی لشکری گران بایران آورده تا سلطانیه پیش آمد ولی قبل از آنکه با شاه طهماسب روبرو شود از فرط سرما مجبور ببازگشت شد .

شاه طهماسب برادر کهتری داشت بنام القاص میرزا که از شاه رنجیده

بدربار عثمانی پناه برد سلطان سلیمان ترک گمان کرد بدست این شاهزاده میتواند برایران غلبه کند پس باسپاهی آراسته بآذربایجان روی آورد اما بازکاری ازپیش نبرده برگشت القاص میرزا هم گرفتار وکشته شد.

آخر ایران وعثمانی صلح کردند وشاه طهماسب ازطرف دو دشمن شرقی وغربی آسوده گشت وهمّ خودرا مصروف آبادی شهرها وترویج صنایع کرد تا اینکه پس ازپنجاه وچهار سال فرمانروائی درسال ۹۸۴ درگذشت شاه طهماسب ازپادشاهان بزرگوار صفوی است که میهن ماراازهجوم بیگانگان محفوظ داشته است.

درعصر این پادشاه همایون شاه امپراتور هندوستان که دستش از تاج وتخت موروثی کوتاه شده بود بدربار ایران پناه آورد شاه طهماسب پس ازپذیرائی شایان موجبات بازگشت او را بهند فراهم آورد.

شاه عباس کبیر

بعد از شاه طهماسب پسرش اسمعیل بپادشاهی رسید یکسال و نیم سلطنت کرد و بکاری جز برانداختن شاهزادگان و بزرگان و عیش و طرب نپرداخت پس از فوت او برادرش سلطان محمد تاج بر سر نهاد او نیز لیاقتی نداشت در عهد او ایران دوچار اغتشاش و هرج و مرج شد .

مرشد قلیخان که از جمله امرا بود عباس میرزا پسر خرد سال سلطان محمد را بپادشاهی اختیار کرده از خراسان بقزوین آورد و پایتخت را متصرف شد .

شاه عباس چون میدانست که مرشد قلیخان عاقبت او را از میان برخواهد داشت پیشدستی کرده آن امیر جاه طلب را از بین برداشته خود مستقلاً بکار سلطنت پرداخت (سال ۹۹۶) .

شاه عباس بزرگترین پادشاه دورهٔ اسلامی کشور ماست در جهانگیری و جهانداری نظیر داریوش کبیر و انوشیروان عادل است کشور ایران را که بسبب بی کفایتی اسمعیل و سلطان محمد منقلب شده بود آرام کرده لشکر را نظام

جدیدو آباد شهرها را آباد ساخت شاه عباس نیز مانند اجداد خود از طرف
خراسان گرفتار ازبکان و از جانب آذربایجان دوچار حملهٔ عثمانیان بود
در سال ۱۰۰۶ شکستی فاحش بر ازبکان وارد کرد و دست آن طایفهٔ غارتگر را
از خراسان کوتاه ساخت .

در این اوقات چند نفر تاجر و سیّاح انگلیسی بحضور شاه عبّاس رسیدند
دو برادر موسوم بشرلی بر آنها ریاست داشتند چون از فنون نظام مطلع
بودند شاه عباس آنها را بخدمت لشکر خود پذیرفت و در اندک مدّتی قشون
ایران صاحب توپخانه شد .

هنگامی که شاه عبّاس در خراسان سرگرم جنگ ازبکان بود عثمانیان
تبریز و نواحی غربی ایران را بتصرف آورده بودند شاه عباس در حوالی
دریاچهٔ ارومیه لشکر ترک را درهم شکست گویند در این جنگ بیست هزار نفر
از لشکر عثمانی کشته شد . سپاه ایران بغداد و موصل و دیار بکر را تسخیر کرد
عثمانیان تا چند سال مکرر بجنگ آمدند و شکست یافتند تا عاقبت کار بمصالحه کشید

و دوره جنگهای ایران و عثمانی بنفع کشور ما انجام یافت .

در جنگی که شکست بر عثمانیان افتاد مردی را اسیر کردند و دست بسته به پیشگاه شاه عباس آوردند شاه اشارت بکشتن او کرد مرد اسیر از بیم جان بندرا بریده با خنجر کشیده بشاه روی آورد حاضران بیاری پادشاه پیش دویدند و از ازدحام آنان شمعهای مجلس یکباره خاموش شد . در آن تاریکی کس را یارای آن نبود که دستی برآرد مبادا بشاه آسیبی برسد پس از چند دقیقه سکوت و اضطراب آواز شاه شنیده شد که گفت «گرفتم» چراغ آوردند و دیدند اسیر در پنجه آهنین پادشاه گرفتار و بیجان است این واقعه نشان میدهد که شاه عباس چه رشادت و قوت قلب و زور سرپنجه داشته است .

شاه عباس کبیر

(۲)

پرتغالیان صد سال بود که از راه دریا بخلیج فارس آمده جزایر هرمز و قشم و غیره را مرکز تجارت قرار داده بودند . شاه عباس کبیر راضی نمیشد که بیگانگان در خاک



ایران قدرتی داشته باشند پس لشکر بساحل خلیج فارس فرستاده پرتغالیها را
مغلوب و امیرالبحرشان را اسیر کرد .

شاه عباس مذهب شیعه را در ایران قوت تمام داد و یک سفر پیاده از اصفهان
بزیارت مشهد حضرت رضا علیه السلام رفت نسبت بعیسویان مهربانی و معاضدت
میکرد جمعی کثیر از مسیحیان ارمنستان را بایران آورد و در اصفهان و مازندران
وغیره مسکن داد که بتجارت مشغول باشند . این پادشاه بزرگ میل بسیاری
بآبادی و ساختن ابنیه عالیه داشت اصفهان را پایتخت خود قرار داد و بخیابان
در زیبائی آنشهر و ساختن عمارات و مساجد باشکوه اهتمام نمود که هنوز هم شهر
اصفهان بنام او افتخار میکند و به بزرگی او گواهی میدهد در اکثر بلاد و منازل
سر راه های ایران کاروانسرا و آب انبار و پل ساخت چنانکه امروز هر جا بنائی
قدیم است مردم آنرا شاه عباسی میخوانند این شهریار عظیم الشان چند مرتبه بممالک
اروپا سفیر فرستاده و ایلچی های فرنگ را احترام بسیار نموده است هرکس را
از مسلمانان یا مسیحیان صاحب هنر و مایل تجارت و صنعت میدید در نوازش او

مبالغه میکرد باین تدبیر صنایع و امور اقتصادی کشور را بدرجه رسانید که هیچوقت نرسیده بود .

شاه عباس برای نزدیکی بخراسان و جلوگیری از ازبک و ترکمان اغلب در مازندران قشلاق میکرد شهر اشرف و بندر فرح آباد را پایتخت دوم خود ساخته بود برای آسان کردن عبور و مرور لشکریان و مسافرین در مازندران راهی وسیع ساخت که هنوز هم آثارش نمایان است .

شاه عباس بعد از ۴۲ سال سلطنت در سنه ۱۰۳۸ درگذشت و ایران را آباد و نیرومند بجای گذاشت .

جانشینان شاه عباس

شاه عباس بزرگ چنان انتظامی در کارها داده و بنیان کشور را بطوری استوار کرده بود که تا صد سال دولت صفوی بهمان اقتدار و عظمت سابق باقی ماند و جانشینان شاه عباس با عدم کفایتی که داشتند ایام سلطنت خود را با آسایش و فراغت کامل گذرانیدند ملت ایران هم از نعمت امن و امان بهره مند شد لکن این آرامش و سکون مردم را سست و تنبل کرد و خوی جنگجوئی ایرانیان را از میان برد

در سال ۱۰۳۸ شاه صفی پسرزاده شاه عباس بر تخت نشست مردوزن خاندان سلطنتی و غالب امراء و اعیان را شربت هلاک چشانید در عهد این پادشاه لشکر ایران طایفهٔ ازبک را در خراسان شکست داد ولی از طرف دیگر سلطان مراد خان چهارم پادشاه عثمانی بغداد را گرفت ایرانیان هم ایروان را مسخر و پس از آن با عثمانیان صلح کردند.

دیگر از شاهنشاهان بزرگ صفوی شاه عباس دوم پسر شاه صفی است که تا حداری دلیر و سخی بود در عصر او سفراء و سیاحان اروپائی بدربار باشکوه اصفهان می آمدند بواسطه رعایتی که از خارجیان میکرد گروهی از مردم بیگانه در شهرهای ایران مسکن کردند ایران قرین امن و آسایش شد تجارت و صناعت رواج گرفت

پس از او پسرش شاه سلیمان بپادشاهی رسید که از آئین کشورداری بهره نداشت لکن کارها بحسن کفایت وزیر کاردانش شیخعلی خان زنگنه بخوبی اداره می شد.
مدت سلطنت شاه سلیمان ۲۸ سال بود پس از مرگ او اعیان کشور برای پیشرفت کار خود شاه سلطان حسین را که جوانی نالایق و کم عقل بود پادشاهی دادند (۱۱۰۶)

این پادشاه عمر خود را در حرم سرا بصحبت زنان و خواجه سرایان و رمالان و فال گیران میگذرانید و هیچ کاری را بی فال و مشورت با منجم و حسابگران شروع نمیکرد تا عاقبت دولت صفوی رو بضعف نهاد .

از حکما ، میرداماد و ملاصدرای شیرازی و از عرفا میرفندرسکی و از دانشمندان شیخ بهائی و از خطاطان و نقاشان میرعماد و بهزاد و علیرضای عباسی در دوره صفویه بوده اند .

فتنه افغان

امرا ، شاه سلطان حسین کارهای کشور را بمیل و نفع خود انجام میدادند شاه را خبری از اوضاع نبود و اگر هم بود کاری از او بر نمیامد .

شخصی میرویس نام از رؤسای طایفه غلیزائی افغان برای شکایت از بیداد فرمانفرمای غارتگر افغانستان باصفهان آمد چون اوضاع دربار صفویه را بچشم دید و بضعف عقل پادشاه و غرض رانی و نفاق درباریان پی برد بقندهار بازگشته مردمان مستعد را بشورانید و رایت طغیان برافراشت پسرش محمود در سال ۱۱۳۵ با هشت هزار سوار افغان و بلوچ بمحاصرهٔ پایتخت آمد پس از طغیان

میرویس فتحعلی خان وزیر اعظم میخواست اردوئی بافغانستان بفرستد اما از بدبختی
ایران شاه سلطان حسین باغوای مفسدین بر وزیر اعظم بدگمان شد و او را کور کرد
دیگر دولت نتوانست لشکر بجنگ محمود افغان بفرستد . محمود بکرمان و یزد آمد شاه
سلطان حسین هیچ کاری برای دفع دشمن نکرد امرا هم که بغارت خزانه و پیروی
میل و هوس خود سرگرم بودند هیچیک علاج واقعه را پیش از وقوع نکردند
چون افغانان بگلون آباد که یکی از قرا نزدیک اصفهان است رسیدند لشکریان
ایران با تجمل و لباس فاخر و اسلحه مرصع و زین و لگام زرنگار از شهر خارج شدند
چنانکه گوئی بعروسی و مهمانی میروند با اینکه شماره آنان سه برابر افغانان بود بیک حمله
شکست خورده بشهر پناه بردند محمود اصفهان را محاصره کرد و چنان بر اهل پایتخت
تنگ گرفت که شاه مجبور بتسلیم شد و با جمعیتی از امرا و اعیان بفرح آباد رفته
بدست خود تاج بر سر محمود نهاد و او را دعا کرد و دوام دولت و شوکت او را
از خدا خواستار شد .

محمود نخست با مردم اصفهان خوشرفتاری میکرد لکن پس از چندی بخوی اصلی

بازگشت نتوانست طبع سرکش خود را نگاهدارد و جمع کثیری از بزرگان و
دانشمندان و بینوایان اصفهان را بکشت و آخر خودش هم دیوانه شد پسر عم او
اشرف وی را کشته بجایش نشست .

نادرشاه افشار

هنگامی که اشرف افغان در اصفهان بآزار مردم مشغول بود سپاه پطر کبیر
امپراتور روس شهرستان گیلان را گرفت و دولت عثمانی نواحی شمال غربی کشور ما را
تصرف کرده شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین هم که شبانه از اصفهان
بقزوین گریخته و مدعی سلطنت بود و برای استرداد تاج و تخت حرکت مذبوحی
میکرد سران شهرستانها را بیاری خود میخواند بمازندران رفته از فتحعلی خان قاجار
استمداد کرد و با او در سال ۱۱۳۸ عازم خراسان شد نادرقلی از طایفه افشار
خراسان که در دوره ضعف صفویه رفته رفته کارش بالا گرفته کلات و ابیورد و نسا را
متصرف شده بود در قوچان باردوی پادشاه پیوست .

نادر که فتحعلی خان قاجار را مانع ترقی خود میدید عده ای را بهلاکت او واداشت

وخود سپهسالار لشکر شده در اندک زمانی کار خراسان و گرگان و مازندران را تصفیه کرده متوجه اصفهان شد اشرف افغان که شاه طهماسب را قابل اعتنا نمیدانست اندیشناک شده بمقابله پرداخت لکن در دامغان و سر درهٔ خوار و مورچه خورت اصفهان و زرقان فارس از نادر شکست خورده با فغانستان فراری و در آنجا بدست برادر محمود کشته شد .

نادر پس از دفع افغانان و نشاندن شاه طهماسب بر تخت اصفهان خود بفرمانفرمائی نصف شرقی ایران منصوب شد و بنظم ولایات پرداخت .

نادر چون همواره خیال پادشاهی در سر داشت عزم کرد شاه طهماسب را از پیش بردارد بقصد رفتن بجنگ عثمانی که شهرستانهای غربی ایران را در تصرف داشتند باصفهان آمد و شبی شاه را باردوی خود دعوت کرد هنگامی که شاه بعیش و طرب مشغول بود او را بسران سپاه نمود و پرسید آیا چنین شخصی لایق پادشاهی شما هست گفتند نه لایق نیست . پس نادر طهماسب را بزندان فرستاد و پسر یکسالهٔ او را پادشاه خواند و خود نایب السلطنه شد . آنگاه بجنگ عثمانیان ببغداد شتافت



و پس از زد و خورد بسیار توپال عثمان سردار عثمانی را شکستی سخت داد روسها
که نواحی شمال ایران را در دست داشتند چون ضرب شست نادری را دیده
دانستند که با چنان قهرمانی مقابله نتوانند کرد قشون خود را باز خواندند شهرستانهای
ایران کاملاً از دشمن خالی شد .

نادر در سال ۱۱۴۸ بزرگان و سران ایران را در صحرای مغان آذربایجان گرد آورد
و گفت مقصود من از این زحمات راندن دشمنان خارجی از خاک ایران و دفع
گردنکشان داخلی بود حال که بمقصود نایل شده ام میل دارم کناره بگیرم و رفع
خستگی کنم هر کس را میخواهید بپادشاهی بردارید بزرگان و امراء همه آواز گفتند
حقّا که جز تو کسی سزاوار تاج و تخت ایران نیست پس نادر افسر شاهی بر سر نهاد
و فرمان داد که اختلاف شیعه و سنی که اسباب عداوت و نفاق مسلمین است
از میان برداشته شود .

جهانگشائی نادر

نادرشاه افشار بدفع دشمنان از داخله کشور اکتفا نمیکرد میخواست مانند پادشاهان

بزرگ جهانگیری و کشورستانی کند پس رو بافغانستان آورد و قندهار و بلخ
و کابل را تصرف کرد و با سپاهی جرار بهندوستان رفت در آن زمان محمد شاه
گورکانی سلطنت هند داشت با لشکری عظیم بمقابله لشکر نادر آمده و شکست خورد
و دهلی پایتخت او بدست ایرانیان افتاد .

نادرشاه جوانمردی و تدبیر کرد و کشور را باز بمحمد شاه واگذاشت شاهنشاه هند
در مقابل این مردانگی نفایس و جواهر خزانه خود را که چند میلیون قیمت داشت
بنادر تقدیم کرد . شاهنشاه فاتح از هند بترکستان روی آورده و از بخارا
مطیع فرمان ساخت و رود جیحون را سرحد شرقی ایران قرار داد .

نادر در سالهای آخر روزی هنگام مسافرت از جنگل مازندران میگذشت
تیری بطرف او خالی کردند شاه بر پسر خود رضاقلی میرزا بدگمان شد و آن جوان
رشید را کور کرد و بعد پشیمان شد این واقعه احوال او را دیگرگون ساخت و از آن
پس بآزار مردم پرداخت .

ایرانیان از صمیم قلب نادر را دوست داشتند و از خدا میخواستند که بحال اول برگردد
اما هر روز رفتاری بدتر میشد تا عاقبت در قوچان نیمه شبی بدست چند تن از

خواص خود کشته شد (سال ۱۱۶۰).

نادرشاه دوازده سال پادشاهی کرد و سرحدات ایران را بحدود باستانی رسانید فتوحات این مرد بزرگ نام او را در ردیف جهانگشایان عظیم الشان عالم ثبت کرده است.

برادرزادگان و پسران نادر لیاقت فرماندهی و پادشاهی نداشتند تا خزائن نادر باقی بود توانستند در خراسان لشکری نگاهدارند لکن در اندک مدتی دفینه‌های نادری بر باد رفت و مدعیان از هر طرف قوت گرفتند و اولاد نادر راحتی بحکومت خراسان هم باقی نگذاشتند.

کریمخان زند

پس از نادرشاه آزادخان افغان در آذربایجان و محمدحسن خان قاجار در گرگان و کریمخان از طایفه زند در اصفهان و فارس استقلال یافتند.

این سه رقیب چندی با هم جنگ کردند ابتدا آزادخان مغلوب و بکریمخان پناهنده شد پس از آن محمدحسن خان قاجار شیراز پایتخت کریمخان زند را محاصره کرد لکن بفتح



نایل نشد و بمازندران برگشت و در آنجا کشته شد .

کریم خان آغا محمد خان پسر محمد حسن خان را نزد خود آورده درباره او مهربانی بسیار کرده تا پایان عمر خود در شیراز تحت نظر نگاهداشت .

کریم خان پس از دفع مدعیان سلطنت بر تمام خاک ایران دست یافت اما نام پادشاهی بر خود ننهاد و بلقب وکیل الرعایا اکتفا کرد از این جهت او را کریمخان وکیل گویند پادشاهی دادگستر و مهربان و بخشنده و جوانمرد و مردم دار بود در زمان او اهل ایران چنان آسوده زیستند و بترمیم خرابیهای سابق پرداخت که هنوز هم نام آن مرد بزرگ را با احترام و حقشناسی بر زبان میرانند علماء و دانشمندان را رعایت ارباب حرفت و صناعت را حمایت میکرد .

کریمخان بعمارت و آبادی میلی وافر داشت در شیراز بناهای عالی از او بجای مانده از جمله قصر و بازار و مسجد وکیل است .

در زمان کریمخان لشکر ایران شهر بصره را فتح کرده و عازم تسخیر بغداد بود لکن مرگ او را مجال نداد در سال ۱۱۹۳ بدرود زندگانی گفت

کریم خان پسر قابلی نداشت برادران و برادرزادگانش هم لیاقت جانشینی آن
مرد بزرگ را نداشتند سالی چند با یکدیگر مجادله کردند و کار هیچیک قوامی
نگرفت آخرین مرد دودمان زند لطفعلی خان است که جوانی رشید و دلیر بود با آغا
محمد خان قاجار جنگهای نمایان کرد عاقبت در کرمان دستگیر و بحکم آغا محمد خان
کشته شد قتل این جوان دلاور چراغ خاندان زندیه را خاموش کرد .

در باب عدالت و انصاف و مردم داری کریمخان حکایاتی مذکور است گویند
شخصی در حضور او فریاد برآورد که مردی تاجرم و دارائی مرا دزدان برده اند
کریمخان پرسید وقتی که دزد دید ند توچه میکردی گفت خفته بودم کریمخان ابرو
درهم کشید و گفت چرا بخواب رفتی میخواستی نخوابی تاجر جواب داد پنداشتم تو بیداری
کریمخان را این پاسخ موافق طبع آمد آب در دیدگان بگردانید و فرمان داد تا قیمت
مال آن شخص را از خزانه بدهند و اموال را از دزدان باز ستانند .

آغا محمد خان قاجار

قجر از طوایف ترک بوده است که شاه عباس کبیر در بعض سرحدات ایران جای داد



در زمان ضعف صفویه فتحعلی خان که یکی از رؤسای قجر گرگان بود قوتی پیدا کرد
پسرش محمد حسن خان چندی با کریمخان زند مبارزه کرد و بدست امرای قاجار کشته شد
پسر محمد حسن خان که آغا محمد خان نام داشت و بامر علی شاه افشار مقطوع
النسل شده بود در شیراز بود روزی که کریمخان وفات کرد بشتاب خود را
بمازندران رسانید و بحمایت ایل قاجار خود را پادشاه خواند و طهران را
پایتخت قرار داد آنگاه بدفع بازماندگان دودمان زندیه پرداخت و در کرمان
لطفعلی خان را که آخرین شاهزاده زند بود محاصره و دستگیر کرده بهلاکت رسانید
از جنگهای معروف آغا محمد خان فتح تفلیس است که در سنه (۱۲۰۹) اتفاق افتاد
سال بعد آغا محمد خان در طهران رسماً تاجگذاری کرد و مجدداً لشکر بقفقاز کشید
و قلعهٔ شوشی را بتصرف آورد . در سن ۶۳ سالگی بدست ملازمان خود کشته شد

فتحعلی شاه

فتحعلی شاه برادرزادهٔ آغا محمد خان بود و باباخان نام داشت چون آغا محمد خان اولاد
نداشت او را بولیعهدی برگزید باباخان پس از کشته شدن آغا محمد خان از فارس

بطهران آمد و بر تخت نشست و فتحعلی شاه نامیده شد (سال ۱۲۱۲)

جنگ ایران و روس

چون حاکم گرجستان خود را بحمایت دولت روس در آورده بود اهالی آنشهرستان از پادشاه ایران استمداد کردند فتحعلی شاه بسرداری عباس میرزا پسر و ولیعهد خود که والی آذربایجان بود لشکری بگرجستان گسیل داشت دولت روس نیز لشکری فرستاد.

دورهٔ اول جنگ ایران و روس هشت سال طول کشید و در سنه ۱۲۲۸ بموجب عهدنامهٔ گلستان ختم شده گرجستان وبعضی شهرستانهای دیگر بدولت روس تعلق یافت.

دیگر از حوادث این زمان جنگ ایران و عثمانی است چون مامورین آندولت با ایرانیان بدرفتاری میکردند عباس میرزا کردستان عثمانی را متصرف شد لشکری هم بسرداری محمد علی میرزا دولتشاه پسر دیگر فتحعلی شاه تا نزدیک بغداد پیشرفت بهمه جا غلبه بالشکریان ایران بود عاقبت در سال ۱۲۳۹ دولتین صلح کردند.

پس از معاهدهٔ گلستان میان ایران و روس تا چهار سال صلح برقرار بود پس از
آن مجتهدین ایران حکم جهاد داده مردم را بجنگ روس دعوت کردند فتحعلی شاه
ناچار شد لشکری بسرداری عباس میرزا بگرجستان روانه کند روس نیز
سپاهی عظیم بقفقاز فرستاد و در نزدیکی گنجه با عباس میرزا مصاف دادند .
آخر الامر لشکر ایران مغلوب شد و تبریز بدست روسها افتاد .
عباس میرزا در قریه ترکمانچای عهد نامه که بنام این قریه معروف است با دولت
روس منعقد ساخت دولت ایران پنج میلیون تومان بعنوان خسارت جنگ
بروس داد و شهرستانهائی را که آنطرف رود ارس است باندولت واگذاشت
(سنهٔ ۱۲۴۳) .
در سال ۱۲۴۹ عباس میرزا در مشهد مرد و فتحعلی شاه با اینکه پسران متعدد داشت
ولیعهدی خود را بمحمد میرزا پسر او داد و خود در سنهٔ ۱۲۵۰ پس از سی و هشت سال
پادشاهی در اصفهان درگذشت .

محمد شاه

هنگامی که فتحعلی شاه جهان را بدرود گفت محمد میرزا ولیعهد او در آذربایجان بود بدستیاری وزیر خود میرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی بطهران آمد و بر سریر سلطنت جای کرد و اعمام خود را که داعیهٔ پادشاهی داشتند باطاعت آورد .

صدر اعظم این پادشاه در ابتدا قایم مقام بود و پس از آنکه شاه او را کشت صدارت را بحاج میرزا آقاسی مُرشد خود داد .

محمد شاه علیل المزاج وضعیف النفس بود لشکری برای فتح هرات برده آن شهر را مدتی در محاصره داشت دولت انگلیس چون دریافت که عنقریب محمد شاه هرات را خواهد گشود کشتی جنگی بخلیج فارس فرستاد .

محمد شاه دست از هرات برداشته بطهران بازگشت در سنهٔ ۱۲۶۴ وفات یافت مدت سلطنتش ۱۴ سال بود .

ناصرالدین شاه

پس از محمد شاه پسرش ناصرالدین میرزا که جوانی شانزده ساله بود بمساعی میرزا تقی خان فراهانی از تبریز بطهران آمد (۱۲۶۴) و بر تخت نشست میرزا تقی خان امیر کبیر را منصب

صدارت ولقب اتابکی داد این صدر اعظم با کفایت در اندک مدتی کار لشکر و مالیه را
قرین انتظام کرد و گردنکشان را باطاعت آورد و کشور را از راهزنان و یاغیان بپرداخت
و در طهران مدرسهٔ دارالفنون را بنا نهاد عاقبت حسودان و مفسدان بجاه و مقام
او رشک بردند و آنقدر سخن چینی کردند که شاه از وی بدگمان شد و او را بکاشان
فرستاد پس فرمان بکشتن او داد و ایران از وزیری کارآگاه و نیکخواه محروم گردید
در سنهٔ ۱۲۷۱ ناصرالدین شاه لشکر بجلوگیری خان خوارزم فرستاد که با چهل هزار
نفر روی بخراسان نهاده بود دو سپاه در سرخس مصاف دادند خان کشته شد
و سرش را بطهران آوردند .

در سال ۱۲۷۲ سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بفتح هرات مأمور شد و آن شهر را
پس از محاصرهٔ طولانی تسخیر کرد در این موقع دولت انگلیس کشتی جنگی بخلیج فارس فرستاد و
قشون ببندر بوشهر و خرمشهر پیاده کرد و چندان پافشاری نمود که ناصرالدین شاه
مجبور شد لشکر خود را باز خواند و از نگاهداری هرات چشم بپوشید .

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۸ میرزا حسین خان مشیرالدوله را که مرد تحصیل کرده و لایق

و آشنا بتمدن جدید و مطلع از اوضاع دنیا بود صدارت داد میرزا حسین خان میخواست ملک و ملت را بشاهراه ترقی اندازد لکن بواسطهٔ جهالت عوام و کوتاه نظری خواص بزودی معزول شد مسجد سپهسالار و کاخ بهارستان از آثار او است ناصرالدین شاه سه سفر بفرنگستان رفت و پس از پنجاه سال سلطنت در ذی القعده ۱۳۱۳ در حرم حضرت عبدالعظیم بدست میرزا رضای کرمانی کشته شد .

مظفرالدین شاه

پس از ناصرالدین شاه پسرش مظفرالدین شاه که ولیعهد و فرمانفرمای آذربایجان بود بطهران آمد این پادشاه چهل سال عمر خود را ببطالت گذرانیده بود و از حال کشور فارغ و از اوضاع عالم غافل بود .

افراط در خوشگذرانی جسم و روحش را ضعیف و علیل کرده بود با جلوس او حال رعیت که بد بود بدتر و دست حکام بتعدی گشوده تر شد و پریشانی اوضاع کشور بر همه کس ظاهر و هویدا گردید .

مظفرالدین شاه مانند پدر سه بار بار و پا سفر کرد و چون خزانهٔ دولت خالی بود

مبالغ گزافی برای خرج مسافرت از روس قرض گرفت .

در زمان صدارت عین الدوله مردم طهران که از اوضاع دلتنگ بودند تجمع کردند و از مظفرالدین شاه اجرای عدالت و عزل صدر اعظم را خواستند . عین الدوله برای خاموش کردن مردم بقوهٔ قهریه متوسل گردید این اقدام بر هیجان مردم افزوده و دامنهٔ آشوب در همه شهرستانها توسعه یافت مظفرالدین شاه چون کار را باین پایه دید و فهمید که عین الدوله او را از حال مردم بیخبر گذارده است بعزل او فرمان داد .

شاه در تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ فرمان مشروطیت را صادر کرده و اجازه داد که ملت نمایندگانی برگزیده مجلسی بنام شورای ملی تشکیل دهند و نمایندگان قوانین مفیده وضع کنند و مراقب اجرای عدالت و جمع و خرج مملکت باشند .

محمد علی شاه

مظفرالدین شاه پس از اعطای مشروطیت و امضای بخش نخستین از قانون اساسی درگذشت پسرش محمد علی شاه بحکم غرور جوانی و تحریک اطرافیان خود بر آن شد که مشروطه را برهم زند .

پس از کشمکش با مشروطه خواهان مجلس را بتوپ بست و نمایندگان ملت را متفرق ساخت و لشکری بآذربایجان فرستاد که چند ماه شهر تبریز را در محاصره داشت لکن موفق بفتح نشد.

مشروطه خواهان از گیلان و اصفهان رو بطهران گذاشتند و پایتخت را متصرف گشتند و محمد علی شاه را که بسفارت ییلاقی روس پناهنده شده بود معزول کردند و پسر دوازده ساله او احمد میرزا را بسلطنت برداشته عضد الملک را که از روسای قاجار بود بنیابت سلطنت برگزیدند

پس از چندی عضد الملک وفات یافت و ابو القاسمخان ناصر الملک نایب السلطنه گردید در اینوقت محمد علی میرزا از جانب شمال و برادرش سالار الدوله از سمت مغرب بعزم تسخیر طهران رو آوردند ولی نزدیک پایتخت شکست سختی خورده فرار کردند

در انقلاب مشروطیت دولت روس مداخله خود را در امور ایران آشکار کرد و بخراسان و آذربایجان لشکر فرستاد.

سپاهیان روس در ایام توقف در ایران مظالم بسیار مرتکب شدند از جمله آنکه

در مشهد گنبد حضرت رضا ع را بتوپ بستند و جمعی زوار بیگناه را بقتل رسانیدند

و در تبریز نیز چند از مشروطه خواهان را اعدام کردند .

از وقایع مهم این زمان جنگ بزرگ اروپاست که در (۱۹۱۴) میلادی شروع و در

(۱۹۱۸) میلادی ختم شد .

در این جنگ اغلب دول اروپا و امریکا و بعضی دول آسیا شرکت جستند ولی دولت

ایران بیطرف ماند .

در نتیجه جنگ بین الملل قسمتهای آباد اروپا رو بویرانی نهاد و نفوس کثیر تلف شد

و وقفه عظیم در تجارت ممالک حاصل آمد و بممالک بیطرف مانند ایران نیز زیانهای

مالی و تلفات جانی بیشمار وارد گردید .

در زمان سلطنت احمد شاه رشته انتظام مملکت گسیخته و امنیت از طرق و شوارع

برداشته شد و اختلال کلی در امور کشور پدیدار گشت .

احمد شاه در مدت کم سلطنت خود سه بار باروپا رفت در سفر سوم اقامت او

در اروپا بطول انجامید مجلس شورای ملی در نهم آبان ۱۳۰۴ شمسی او را

از سلطنت خلع و انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نمود احمد میرزا در تاریخ اسفند ماه ۱۳۰۸ شمسی در پاریس وفات کرد .

از حکما حاج ملا هادی سبزواری از شعرا فتحعلی خان صبا . قاآنی فتح الله خان شیبانی . سروش و آزاد با و نویسندگان میرزا ابوالقاسم قایم مقام میرزا عبدالوهاب نشاط میرزا ملکم خان در عهد قاجاریه بوده اند

اوضاع ایران در پایان عهد قاجاریه

چنانکه در تاریخ عمومی خواهیم دید کشورهای آسیا و اروپا در زمان سابق چندان باهم سروکاری نداشتند در قرن نوزدهم روابط آسیا و اروپا بیشتر شد اروپائیان بسبب ترقی علوم و صنایع و کشف راه های دریائی و ساختن راه آهن و کشتی بخار و اختراع اتومبیل و آسمان پیما و تلگراف و رادیو و غیره در کشورهای آسیا شروع بمداخله کردند .

دانایان مشرق زمین میگفتند اگر ما هم این علم و صنعت را بدست نیاوریم از تمدن و ترقی بی بهره میمانیم ولی پادشاهان بگفتار آن دانایان گوش نمیدادند بعضی اقوام مثل ژاپونی ها و غیره ملتفت خطر شده دانش و صنعت اروپا را

کشور خویش رواج دادند .

در ایران هر قدر میهن پرستان دانشمند گفتند ناصرالدین شاه قاجار توجهی نکرد زیرا گمان میکرد اگر مردم را آزاد بگذارد تا از علوم و فنون بهره مند شوند بقدرت و خود سری و کامرانی و خوشگذرانی او لطمه خواهد رسید .

پس هر جا کسی از ترقی کشور سخنی میراند او را قهراً خاموش میکرد و همه کوشش او براین بود که مردم بیخبر باشند .

مظفرالدین شاه مردی ضعیف و ملایم بود چندی مقاومت کرد ولی عاقبت در سال ۱۳۲۴ قمری مجبور شد مشروطه را قبول کند مجلس شورای ملی تشکیل و قانون اساسی نوشته شد

هرج و مرج

پس از ناصرالدین شاه ضعف دولت و پریشانی ملت شروع شد و رفته رفته بجائی رسید که اگر از طهران بیکی از شهرستانها حکمی فرستاده میشد کمتر کسی اطاعت میکرد لشکر کافی هم برای گوشمال دادن یاغیان نبود در هر شهرستانی یکنفر خان و رئیس طایفه مستقل گشته برای خود سپاه کوچکی ترتیب داده بود مالیات نمیپرداخت و اغلب راههای

کاروانی رامی بست و کالای تجارتی را بباد غارت میداد آشوب و فتنه بجائی رسید که کسی در خانه خود بر جان و مال امنی نداشت .

معلوم است وقتی که مالیات جمع نشود خزانه خالی میماند و دولت نمیتواند کارگزاران خود را حقوق بدهد هر قدر دولت بی قدرت میشد اشرار و راهزنان بر نیروی خود می افزودند هر روز چند تن بیگناه را در کوچه و بازار بیرون شهرها بهلاکت میرسانیدند اغلب مردم شب و روز با اسلحه حرکت میکردند .

چون راهها مسدود و رعیت فقیر و زراعت و صناعت مختل و تجارت و معاملات معطل ماند کم کم قحطی پیدا شد دسته دسته مردمان بیچاره از گرسنگی میمردند البته معلوم است که در چنین هرج و مرجی که بیشتر خلایق از بیم جان درهای خانه را باز نمیکردند فرهنگ و دادگستری و سایر مؤسسات دولتی چه حالی داشته است در اکثر نقاط کسی اسم این ادارات را هم نمیدانست .

از اوایل عهد قاجاریه بعضی از دول خارجی در ایران نفوذ پیدا کرده و برقابت و دشمنی یکدیگر کارهائی میکردند که همه برای کشور ما زیان آور بود عاقبت روس

و انگلیس با هم سازش کردند و در ۱۹۰۷ میلادی قراردادی برای تقسیم ایران بستند که شهرستانهای شمال جزء منطقه نفوذ روس و ایالات جنوبی تحت نفوذ انگلیس باشد.

جنگ بین المللی

چنانکه گفتیم در اروپا جنگی اتفاق افتاد که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ (۱۳۳۲-۱۳۳۶ هجری) طول کشید. بیشتر کشورهای اروپا در آن داخل شدند. این آتش ناگهانی اوضاع دنیا را زیر و زبر کرد. شعلهٔ مدهش آن با یران هم رسید و کشور ما با وجود بیطرفی دچار خرابی و خسارت عظیم گردید. روسها بشهرستانهای شمالی و انگلیس ها بنواحی جنوب دست اندازی کردند. دشمن بزرگ انگلیس و روس در اروپا آلمان بود او دولت عثمانی را واداشت که سپاهی بایران بکشد و در کرمانشاه و همدان و تبریز تاخت و تاز کند. بین قشون عثمانی و روس زد و خورد بسیار شد. عاقبت روسها غلبه کردند و عثمانیان را از ایران رانده و شهرستانهای غربی مستولی شدند. در این لشکرکشی ها قسمت بزرگی از کشور ما ویران شد خانه ها خراب شد و اموال را بردند و جوانان را کشتند.

در پایان جنگ بین الملل در روسیه انقلاب شد و طرز حکومت مبدل گردید قشون

روس مجبوراً از ایران بازگشت ولی خرابی ولایات و خودسری عشایر و اغتشاش شهرها و مسدود بودن تجارت و معطل شدن زراعت از یک طرف بی لیاقتی و ناتوانی پادشاه و عمال دولت از طرف دیگر کارها را چنان آشفته و پریشان کرد که امید هیچ اصلاحی نمیرفت .

اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی

در این تاریخ مردم چنان ناامید شده بودند که کسی گمان نمیکرد چاره برای ایران ممکن باشد همه کس یقین داشت که این کشور تاریخی بزرگ که بانی اولین دولت منظم دنیاست و روزگارهای دراز بر نصف آبادیهای کره خاک حکمروائی داشته یکباره از صفحهٔ جهان معدوم خواهد شد .

اما خداوند تبارک و تعالی یکی از فرزندان توانا و خیرخواه و دلیر ایران را برانگیخت تا در اندک مدتی خرابیهای پیشین را بآبادی و ضعف سابق را بقدرت مبدل کرده ایرانیان را در همه جا سربلندی بخشید و کشور ما را در ردیف دول توانا در آورد

در ۱۲۹۹ شمسی گیلان دچار آشوب سختی شد مردمان بسیار از انقلابات رنجیده

گریخته و در آن نواحی گرد آمده بودند میرزا کوچک خان نامی در جنگلها یاغی شده
قصد حمله بپایتخت داشت عده‌ای از ماجراجویان روس در بندر پهلوی پیاده شده
تولید فتنه میکردند این نظامی رشید آشوب گیلان را پس از جنگهای سخت
فرو نشانده بقزوین باز آمد چون این سردار وطن پرست دیر زمانی بود از
آشفتگی اوضاع کشور دلتنگ و از مداخلات بیگانگان و خیانت و سستی زمامداران
خشمناک بود در شب ۳ اسفند ۱۲۹۹ با قوای خود ناگهان وارد طهران گشته
پایتخت را گرفت و وزیر جنگ شد این واقعه به کودتای سوم اسفند مشهور گردید

کودتا

سوم اسفند روزی مبارک و گرامی است زیرا که استقلال و قدرت و آبادی
ایران از این روز شروع میشود هرچه ما می‌بینیم و بآن مینازیم همه از برکت این روز
فرخنده است .

وزیر جنگ جدید با نفوذ کلمه خود قراردادهای مضر را برهم زد و قشون انگلیس را
از ایران خارج و سپاه ایران را نیرومند و امنیت را برقرار کرد در سال ۱۳۰۲

بمقام ریاست وزرا رسید .

احمد شاه در این وقت در اروپا بود و از کار کشور بکلی غفلت داشت مجلس شورای ملی
او را در ۹ آبان ۱۳۰۴ از سلطنت خلع و سلسله قاجاریه را منقرض نمود . چون
موافق قانون اساسی باید پادشاه جدید را مجلسی که موسوم بمجلس مؤسسان است
انتخاب کند از شهرستانهای ایران نمایندگان بطهران آمده انجمن کردند چون شایسته تر
از شخص سردار سپه کسی را ندیدند در آذر ۱۳۰۴ او را شاهنشاه و فرزندش
محمد رضا پهلوی را ولیعهد ایران کردند اعلیحضرت رضا شاه پهلوی پس از رسیدن
بمقام شاهنشاهی بمراقبت امور کشور پرداخته تمام اوقات خود را صرف
بهبود اوضاع فرموده و هر روز آثار توجه و جد و جهد او در کارها نمایان تر
میگردد این شاهنشاه جز بکار و خدمت میهن به چیزی نمیپردازد زندگانی و لباس و
رفتارش در نهایت سادگی و وقار است پیش از طلوع برمیخیزد و تا شب لحظه از
کار فارغ نیست عزم و اراده اش تزلزل ناپذیر و تدبیر و بصیرتش بی نظیر است
در قوه حافظه بپایه ایست که هیچ چیز از جزئی و کلی از خاطرش محو نمیشود .

اصلاحات

نخستین اقدام شاهنشاه تجهیز سپاه منظمی بود با افسران تربیت شده و سلاح کامل بنیروی این سپاه شهرستانهای منظم گردید و طوایف صحراگرد از مکانهای خود کوچ داده شدند و شهرنشین گردیدند و دزدسای گردنکش ایلات باطاعت آمدند سرحدات منظم و مالیاتهای عقب افتاده وصول شده و خالصجات غصب شده بتصرف دولت باز آمد بعد از تأسیس نظام وظیفه که همه جوانان بموجب قانون باید دو سال در نظام خدمت کنند تغییر بزرگی در اخلاق و در مزاج ایرانیان رخ داد ملت ایران که در قرن اخیر ضعیف و راحت طلب شده بود باز نیروی باستانی و قوای پهلوانی خود را بدست آورد و آماده دفاع از میهن گشت .

در زمان سابق مالیه ترتیب درستی نداشت اعلیحضرت شاهنشاه مالیه را نیز اصلاح کرد چند نفر مستشار آمریکائی و بلژیکی امور مالیه کشور را در دست داشتند پادشاه کار را با ایرانیهای قابل واگذار کرد برای رعایت رعیت مقرر داشت که مالیات مستقیم از روستائیان گرفته نشود .

یکی از علل خرابی سابق این بود که کشور راههای خوب نداشت و مردم با قاطر و کجاوه سفر میکردند

بفرمان اعلیحضرت پهلوی راههای اتومبیل رو و پلهای استوار ایجاد و خط آهن

سرتاسر ایران کشیده شد و دو بندر بزرگ بنام بندر شاه (در شمال) و بندر شاهپور

(در جنوب) تأسیس گشت امروز در تمام کشور با اتومبیل با آسانی میتوان مسافرت کرد ،

از فرهنگ جز نامی شنیده نمیشد در بعضی شهرها مدارس ملی و مکتب خانه هائی موجود بود

اما آموزگار و کتاب و منزل و برنامه صحیح نداشتند بفرمان شاهنشاه در طهران و سایر شهرستانها

بساختن دانشگاه و دانشسراهای مقدماتی و عالی و چاپ کتابها و تهیه معلمین دانا

اقدام شد چون بانوان کشور از حقوق اجتماعی و نعمت تربیت و تعلیم بهره مند نبودند

و در چادرهای سیاه محبوس و حق دم زدن در هوای آزاد و نور آفتاب نداشتند در

۱۷ دی ۱۳۱۴ بعنایت همایونی از قیود سابق آزاد و مهیای تحصیل و خدمت بمیهن گردیدند

در شهرهای معتبر کارخانه های بسیار برای تهیه نخ و قند و صابون و پارچه و غیره

بنا شد و کالای میهن ترویج گردیده از ورود اشیاء تجملی خارجه جلوگیری میشد .

در ایام سلطنت این شاهنشاه ترقیاتی واقع شده است که در خاطر کسی خطور نمیکرد

شرح این پیشرفتها که در کارهای سیاسی و اجتماعی و قضائی و امنیت و عمران و صنعت

...ات و مواصلات رخ داده است در این کتاب ابتدائی گنجایش ندارد و باید در
کتابهای مبسوط و پرستانها و دانشکده ها بمطالعه آن پرداخت .

از این مختصر که بنگارش آمد و صد برابر آن ناگفته ماند جوانان هوشمند درمی یابند که
آئین شاهنشاه توانا چه حقی برخرد و بزرگ ایرانیان دارد و چگونه قدردانی از خدماتیکه
بکشور باستانی ایران کرده است ومیکند بر هر فردی واجب است سپاسگزاری
از او تنها بگفتن و نوشتن نیست بلکه باید از دل و جان دستورهای او را بکار بست
و از پی او در خدمت کشور قدم برداشت و وظیفه خود را بانجام رسانید .

کتبه علی اکبر کاوه
۱۳۱۶/۲/۲۳
گراور ملات شکلدی
۱۳۱۶


نقشهٔ ایران و دول مجاور
مقیاس
۱
۲۰۰۰۰۰۰۰
کیلومتر
۱۰۰ ۰ ۲۰۰ ۴۰۰ ۸۰۰
ترکستان
روس
عربستان
افغانستان
بلوچستان
آسیای صغیر